

تجارب خود من و آرای خود من

رساله‌ای درباره سیاست روس و انگلیس در ایران

به کوشش: رسول جعفریان

درباره نویسنده

در شرح حال میرزا رساله اسماعیل دردی اصفهانی و آثارش در دانشنامه ادب پارسی بخش شبه قاره (۱۱۶۴/۲) آمده است: میرزا اسماعیل پسر محمد ابراهیم ساغر - ۱۳۳۲ق، شاعر و نویسنده ایرانی. از مردم اصفهان بود. به هند رفت. مدتی را در بمبئی گذراند. سپس به دکن رفت و در حیدرآباد دکن و نیز سکندرآباد نشیمن داشت. از آثارش: ۱ - امراض مسلمانان و ادویه آن (حیدرآباد، ۱۳۰۳) ۲ - تجارب خود من و آرای خود من (هند، ۱۳۰۱ق)، ۳ - محبوب الاخلاق به نظم (حیدرآباد، ۱۳۰۹ق)، ۴ - تعویض جان و روح ایمان (حیدرآباد، ۱۳۲۰ق)، ۵ - مثنوی یوسف نامه در ستایش میرزا یوسف علی سالار جنگ، ۶ - همدردی (سکندرآباد، ۱۳۲۶ق)، ۷ - ترجمه تاریخ دکن، ۸ - یادگار جهان، ۹ - دبستان اخلاق (دکن، ۱۳۰۵ق)، ۱۰ - ترجمه تاریخ انگلستان از کشیش دیویس (بمبئی، ۱۸۷۴).

درباره این رساله

این رساله که موضوع اصلی آن نگاهی به سیاست خارجی ایران در قرن سیزدهم هجری - نوزدهم میلادی است، توسط یک اصفهانی مقیم بمبئی با نام میرزا اسماعیل دردی و در تاریخ ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴ نوشته شده است.

رساله یاد شده چنان که از همان آغاز آشکار است، به یک صاحب منصب انگلیسی به نام Colonel Sir Oliver St. John تقدیم شده است.

هدف اصلی وی که در چند جای کتاب آمده، آگاه کردن هموطنان از سیاست روس و انگلیس و شرایط تاریخی ایران و ارائه راه حل برای آینده آن هم بر اساس عبرت گیری از گذشته بوده است. طبعاً این هدف مقدسی است، جز آن که نویسنده رساله، دلداده سیاست انگلیس بوده و تمام تلاش او این است تا نشان دهد روسها چه ظلمی در حق ایرانیان روا داشته‌اند. آنچه در ظاهر به نظر می‌آید همین بود که روسیه طی جنگهای ایران و روس بخشی از ایران را جدا کرده و بعد از آن نیز چشم طمع به مناطق دیگر داشت. از آن سوی انگلیسی‌ها، با زیرکی و سیاست تلاش می‌کردند به نحوی دیگر از دولت ایران امتیاز بگیرند. در واقع، روس به دلیل نزدیکی مرزی، امتیاز مهمی داشت و طبیعی بود که برای گرفتن امتیاز از اهرم نظامی استفاده کند. انگلیسی‌ها به طور معمول در مراحل نخست دست به این اقدام نزده و بیشتر از طریق سیاست بازی به دنبال گرفتن امتیاز بودند. در عین حال، همان طور که مؤلف نوشته است، و البته جانبداران، انگلیسی‌ها نیز برای دفاع از منافع خود در افغانستان، دست به حمله به جنوب ایران زدند.

نویسنده ما در باطن مشتاق آن است تا انگلیسی‌ها تطهیر شده و منهای چند اشتباه جزئی، از آنان به عنوان حامیان ترقی و عزت ایران یاد شود. وی در باره هدف از نگارش کتاب می‌نویسد: مقصود ما از نوشتن این رساله همین است که بر اهل مُلک خود ظاهر سازیم که اسباب و جهات تنازع میان روس و ایران از ابتدا چون و بهانه‌هایی که آن گروگ قوی بازو انگیخت که این برّه ضعیف را به چنگ خود گرفتار و زخمی سازد چه بوده و چه سان آن دشمن خونخوار یک بخش بسیار خوب زرخیز ایران را گرفت و دولت ایران از تجارت دریای کسپیا (یا قلزم) محروم ساخت و دولت مذکور را امروز ذلیل خود دارد و امروز هم اراده دارد که بخشی از آن را باز بگیرد، و نیز حالت خصومت یا دوستی و نیت واقعی آن دولت را نسبت با این دولت چگونه است و چگونه خواهد بود.

تا نیمه‌های رساله، نیت نویسنده برای حمایت از سیاست انگلیس کمتر آشکار است اما به تدریج این وضعیت روشن و روشن‌تر شده و در پایان رساله، سرسپردگی کامل وی نمایان می‌گردد. در همین زمینه، نویسنده هیچ حقی برای ایران در جنگ هرات قائل نیست و از این که انگلیسی‌ها در مقابل حمله به هرات دست به حمله زدند و ایران را مجبور کردند هرات را رها کند، دفاع کرده و نیت انگلیس را خیرخواهانه تلقی می‌کند:

انگلدن همواره نصیحت می‌کرد ایران را که از خیال ملک‌گیری دست بردارد و به مصالح لازمه اندرونی خود پردازد، و خوشی و فایده انگلدن و نیت او این بود که ایران خود ترقی کند و پردولت و قوی شود و خود را کم‌زور و بی‌طاقت و ضعیف نکند به جنگهای بیهوده بیفایده خارجه، ولیکن روس را اراده و خیال برخلاف این بود، و نقش دیگر می‌خواست بزند.

با چنین اظهار نظرهایی، اظهار این که سعی کرده است بی‌طرفانه به مسائل نگاه کند و به تحقیق و بررسی پردازد، دور از واقعیت است، آن جا که می‌نویسد:

از آنجا که بنای کار ما بر تحقیق و ملاحظه احوال این سه دولت است و رفتار و کردار و معاملات ایشان را به نسبت یکدیگر و نیز بر عدم غرض و طرفداری و بر نوشتن از روی انصاف و حقیقت لهذا شروع می‌کنیم در شرح حال انگلیش و ایران از ابتدای سرو کار این دو دولت مذکوره با هم.

در واقع این نوعی نگرش در سیاست خارجی است که در میان دولتمردان ایرانی نیز کم طرفدار نداشت، کسانی که سیاست انگلیس را دوستانه می‌دیدند و تلاش می‌کردند از آن دفاع کنند. آمدن آنان را اسباب آبادانی ملک ایران تلقی کرده و ایرانیان را قادر به ایفای نقش درستی در صحنه سیاست بین الملل نمی‌دیدند. رگه‌های این طرز فکر بعد از گذشت ۱۳۰ سال از تألیف این رساله، همچنان در داخل کشور ما وجود دارد. نویسنده بسیار آشکار و دم خروس‌وار می‌نویسد:

امروز اگر از ما پرسند که ایران باید کدام یک از این دو قوم روسی یا انگلیش را اختیار کند برای دوستی و موافقت با خود، رأی ما این است که امروز با انگلیش و امروز بسیار روز نیک و مبارکی است که ایرانیان با انگلیش دوستی کنند؛ چرا که باید دانست که روسیان چیزی از ایران را نمی‌گیرند یا تمام ایران را نمی‌خواهند و نمی‌گیرند جزء آنکه به دشمنی انگلیش، و فایده خود را در گرفتن بخشی یا تمام ایران فقط در این بینند که طریق آمدن آنها به هند آسانتر و نزدیکتر شود. و انگلیش نمی‌خواهند عهد و پیمان خود را با ایرانیان بشکنند جز به مخالفت و خصومت با روسیان، و بواسطه آنکه زور و قوت روسیان را کم کنند و سدی کشند در راه حمله آنها....

در این صورت دوستی و رفاقت ایران و انگلند در اینوقت بسیار بجا و به موقع است و هر دو قوم را فایده بسیار است در این، و از این دوستی و اتحاد.

مگر دوستی و اتحاد این دو دولت از جمله محالات و غیره ممکنات می‌نمایند، زیرا که ایرانیان نادان هستند و از علم تمدن و مملکرانی آگهی ندارند و بخوبی دوست و دشمن را از یکدیگر تمیز نمی‌آرند و به خوبی نمی‌دانند که در هر زمانی و به اقتضای هر وقتی چه باید بکنند و با که دوستی نمایند و چگونه عهد و پیمان کنند.

این عبارات به اندازه کافی در نشان دادن اندیشه‌ها و افکار نویسنده و جانبداری او از سیاست انگلیس و تشویق نسبت به همراهی با آن کافی است. اما شاید بهترین نشانه آن این است که در پایان متن یک قرارداد فرضی میان انگلیس و ایران را برای ایجاد یک نیروی انگلیسی در افغانستان مطرح کرده که بسیار شرم‌آور است. اما بیش از آن حاکی از ساده‌لوحی برخی از روشنفکران ماست که به اسم ترقی و تجدد تلاش برای باز کردن جای پای برای استعمارگران داشته‌اند. با این احوال باید تأکید کنم که نویسنده ما به رغم حمایت‌های گسترده از انگلیس تأکید بر این نکته دارد که تفاوت انگلیس و روس در این است که «آنچه شد شد و آنچه گذشت گذشت، ولی از این زمان ایرانیان باید بر وفق عقل و دانش حرکت کنند و برای زمان مستقبل ملک خود و خلق خود تدابیر نیک اندیشند. هنوز روسیان دشمن خونخوار ایشان‌اند و انگلیش دوستان عهدشکن معذالک به تدبیر باید کارها صورت گیرد». دوست دانستن انگلیس در جای‌های دیگر از این رساله نیز آشکار است و وی معتقد است که «شکی نیست که آنچه بر سر ایرانیان آمد از دشمن و

دوست، به سبب حماقت و نادانی خودشان بود و از عدم آگاهی خودشان به علم مُلک رانی». اما منابع نویسنده برای این اثر استفاده از برخی از تواریخ انگلیسی نیز تاریخ سرجان ملکم و همین طور کتابی با نام تاریخ مرخم است. وی از برخی از نشریات بمبئی نیز بهره برده اما سر جمع از این که نتوانسته است از منابع ایرانی استفاده کند، در رسیدن به واقعیت، اظهار نگرانی می کند. افسوس که در این وقت تاریخی از تواریخ این زمان ایران مثل ناسخ التواریخ و روضه‌الصفای ناصری و از این قبیل تواریخ در دست ما نیست که ببینم آنها چه می نویسند در این خصوص، زیرا که آنچه ما می نویسیم از تاریخ انگریزی است در جای دیگری هم پس از نقل یک خبر می نویسد: «العهدة علی الراوی اگر در ناسخ التواریخ ملاحظه شود صدق و کذب این فقره معلوم می شود».

هرچه هست این رساله نشانه دیدگاهی است از سوی یک نویسنده ایرانی مقیم هند در باره مناسبات خارجی ایران در طول جنگهای ایران و روس و همین طور سیاست انگلیس و روس در ایران. نویسنده تلاش کرده است تا در آغاز آن نوعی نگاه خلدونی هم داشته باشد که البته ساده و عادی است.

در باره روابط ایران و انگلیس و همین طور ایران و روسیه، کتابهای فراوانی نوشته شده است که می توان برخی از داده‌های این کتاب را با آنها تطبیق داد. مبسوط‌ترین کار کتاب محمود محمود با عنوان *تاریخ روابط ایران و انگلیس* است. افزون بر آن کتاب *روابط ایران و انگلیس* از کاظم زاده و همین طور *تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران* از آغاز تا عهد قاجاریه از ابوالقاسم طاهری نیز تواند راهنمای خوبی برای جستجوی بیشتر در این حوزه باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تجارب خود من و آرای خود من

آقا میرزا اسماعیل دُردی اصفهانی
ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری

My own Experiences and my own

Opinions

by

Aqa Mirza Ismail Dordy

Isfahane.

June 1881

در کتابخانه شفق زیور نگارش پذیرفت

بنام عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاہ کرنال سر الیور سنت جان کی سی اس آئی - دام مجده العالی - این اوراق رقم یافت به ملاحظه و شکرگذاری قدردانی که معظم‌الیه فرمود از سعی و جہدی کہ این بندہ (راقم اوراق) نموده و می‌نمایم در خیرخواہی و بہ جہت ترقی ہم‌مذہبان و اہل ملک خود در علم و تربیت و راہنمایی نمودن ایشان در فراہم آوردن اسباب خوشی و راحت و فزایش دولت و قدر و منزلت خود در جہان.

To

Colonel Sir Oliver St. John, K.C.S.I. Officiating Resident At The Courth Of H.H. The Nizam, Who Has, By His Kindly Appreciation Of The Humble Efforts Of The author In The direction Of indicating The Meanas Of amelioratig The material and moral Condition Of His Co-religionists encouraged The author to complete this little volume, these pages are, by permission, respectd- fully dedicated with felling of the deepest regard and gratitude.

باب اول

سبب تنازع اہل عالم

سبب تنازع اہل عالم و فرزند آدم از همان آغاز جہان، مال جہان و مُلک جہان و اسباب و آلائش جہان بوده و تاکنون هست و خواهد بود تا قیامت. پدر و پسر و مادر و دختر و برادر و برادر خواہر و خواہر و

دو قوی بوده‌اند، و فتح و ظفر هیچ یک چنانچه باید و شاید به موجب دلخواه یکی با دیگری نمی‌شده، و چندی را دست از تنازع می‌داشته‌اند و منتظر می‌نشسته‌اند که یکی قوی‌تر شود و دیگری ضعیف‌تر گردد. در صورت اول که یکی غالب می‌شده است و دیگری مغلوب، اگر خصم واقعاً بسیار قوی‌تر بوده است و خصم مغلوب بسیار ضعیف‌تر، اولین، ملک دویمین را می‌گرفته و تابع و منقاد خویش می‌ساخته و این منازعه تا روزگار درازی مرفوع می‌شده است، و صدها سال می‌گذشته است که در این سو تنازعی نبوده، و ابواب گفتگو مسدود بوده، تا اینکه باز به موجب گردش دوران و حوادث روزگار یکی از میان آن قوم مغلوب برمی‌خاسته و مُلک و خلق خود را آزاد می‌کرده است یا دشمن قوی‌تر از طرف دیگری حمله می‌آورده و باز باب تنازع باز می‌شده و آن نیز عاقبت ختم می‌شده است به غلبه یکی و شکست دیگری.

در صورت دویم اگر هر دو خصم قوی بوده‌اند و فتح و ظفر چنانچه باید یکی را یا دیگری را نبوده و در میان جمعی تلف می‌شده‌اند و خصمین هر دو خسته و مانده می‌شده‌اند و عرصه درازی می‌گذشته است که جز آفت و نکبت حاصل و فایده نبوده است، هیچ یک از مخاصمین و وابستگان و تابعین و اهل ملک آنها را عاقبت یا خودشان از در صلاح و آشتی داخل می‌شده‌اند، یا ثالثی پیدا می‌شد و این دو خصم را آشتی می‌داده و در آن وقت غالباً چیزی نقصان یکی بوده و فایده دیگر به گرفتن و دادن زری و پاره زمینی و احتمال کلی می‌رفته است که آن شخص ثالث هم لب و دهانی چرب می‌کرده و حقّ سعی می‌برده. مگر با این همه رسم خصومت از جهان معدوم نمی‌شده و آخر الامر دشمنی و خصومت این دو خصم سرمویی کم و بیش نمی‌گشته و بر همان منوال باقی بوده است، و خصمین مذکوره هر دو در انتظار فرصت نشسته و پی بهانه‌ای بوده‌اند که مجدداً تنازع و جدال را جاری سازند یا آن که اولاد آنها یا اعقاب آنها حالت زمان و حوادث جهان را می‌دیدند که خصومت قدیم پدران خود را تجدید نمایند.

و هر حال هر رسمی در جهان امکان دارد که معدوم شود، جز رسم خصومت و عداوت و رشک و حسد و حبّ مال دنیا و تا جهان باقی است خلق جهان نیز در تنازع‌اند.

نزاع و جدال اهل عالم را با یکدیگر هیچ سبب عظیمی در کار نیست و اندک بهانه‌ای کفایت می‌کند. در یکی از کتب حکایت نقل است که گرگی چشمه آب می‌خورد و بره‌ای هم آمده در پایان آن چشمه به مسافت بعیدی به آب خوردن مشغول گشت گرگ بهانه انگیخت که آن جانور بیچاره را طعمه خودسازد. پیش آمده گفت چرا آب را گل آلوده می‌کنی نمی‌بینی که من آب می‌خورم، بره گفت برای خدا بهانه مجو من در پایان چشمه‌ای و تو بر فراز آن و مسافت بعیدی در میان من و تو است. گرگ مکار آخر به همان بهانه بره بیچاره را گرفت و از هم درید.

نزاع میان هابیل و قابیل را یک چنین بهانه بیش سبب نبود. نزاع میان سلم و تور و ایرج و توران و ایران را یک چنین بهانه بیش سبب نبود. داراب به یک چنین بهانه‌ای به یونان حمله برد و اسکندر بیک چنین بهانه‌ای به ایران تاخت و تباہ ساخت. مُلک ایران به یک چنین بهانه‌ای زوال پذیرفت و به یک چنین بهانه‌ای چنگیز کرورها خلق خدا را قتل نمود و به یک چنین بهانه انگلیس مُلک هند را گرفتند و به یک چنین بهانه‌ای اروس یک بخش عظیم ایران را گرفت و بیک چنین بهانه امروز اراده دارد یک بخش دیگر

ایران را بگیرد. و به یک چنین بهانه‌ای روس بر ترکی و فرانس بر تونس حمله بردند و به یک چنین بهانه قوم انگلیش امروز دست تصرف در ملک مصر دراز کرده.

و بالجمله این بهانه‌ها گاهی معدوم نخواهد بود و نخواهد شد تا قیامت. مگر باید دانست که چون تا نفعی صورت این بهانه‌ها و این اسباب و جهات تنازع از میان خلق عالم معدوم نخواهد شد. لهذا هیچ قومی و هیچ فردی از افراد بشر را نباید از همسایه خود غافل ماند و هیچ قومی و هیچ فردی از افراد خلق را نباید به دوستی همسایه خود دل قوی دارد و به غفلت روزگار گذارند. هیچ خصمی قوی نیست که حکما روزی بر خصم ضعیفی حمله نیابد و هیچ خصمی ضعیفی نیست که یحتمل اگر ازو غافل مانند روزی خصم قوی نشود. این قدر هست که شاهین بر مگس حمله نمی‌برد و شیر ژبان بر موش ناتوان ستم روا نمی‌دارد. سبب آن است که نه مگس لقمه می‌تواند شد شاهین را، و نه موش طعمه‌ای می‌تواند بود شیر را. ولیکن اگر مگس گنجشکی بودی که اقلأ یک لقمه می‌توانستی شد حکماً شاهین بر آن حمله می‌بردی و اگر موش اقلأ طعمه لذیذی می‌توانستی بود شیر را، بالضرورة شیر او را از هم می‌دریدی. در این صورت اینکه گفته‌اند:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیم دگر

صادق آید و این حالت در میان خلق خواهد بود تا قیامت و اگر فقط در تمام جهان دو پادشاه یا قوم بیش نماند باز هر یک را خیال آن است که آن دیگری را مغلوب خود سازد و ملک او را از آن خود کند تا آنکه سراسر جهان منحصر شود به خودش. ولی امکان دارد که وقتی از اوقات مگس را هم شاهین درهم بشکرد و موش را هم شیر ژبان از هم بردد. این وابسته به حالت و حوادث و واقعات است. مثلاً اگر مور ضعیفی وقتی آزاری کند یا پشه لاغری نیشی زند، آنها را باید برانند یا بکشند. اگر مگسی بر خوان نشیند آن را باید راندن یا کشتن. اگر دیواری یا درختی سد راه گردد، آن را باید از پای درآند و اگر چاهی در راه مانع باشد، سر آن را باید ببوشند. اگر آتشی را که بیم آن باشد که خرمنی را بسوزد، باید خاموش کنند و قطره زهری را اگر بیم آن باشد که شخصی به حلق ریزد و از پای درآید باید به خاک ریزند. و بهر حال اگر در عدم و تباهی و رفع اندک چیزی فایده کلی متصور باشد، بالضرورة باید آن را تباه و مرفوع سازند.

رسم خردمندن جهان تا بوده چنین بوده و تا هست چنین خواهد بود و این خصلت را تدبیر و وضع جهاننداری و تمدن می‌شمارند و اسباب ترقی خود و حفاظت و حراست مُلک و فواید خود و خلق خود می‌دانند. مثلاً اگر چه ایران فایده ندارد اُروس را از رهگذر آمدنی و دخل، مع ذلک فایده تصور می‌کند در آن که ایران را تابع خود دارد، وقتی دیگر مناسب می‌داند برای فایده خود که بخشی را از آن به قبضه تصرف خود درآورد و یحتمل وقتی دیگر فایده خود را در آن تصور کند که همه ایران را بگیرد، زیرا که پنجاه سال پیش از این که بخشی را از آن گرفت و مصالحه نمود، ایرانیان آرام خفتند و به دوستی آن خاطر جمع شدند و ابدأ خیال نکردند که گاهی دیگر اُروس چیزی از مُلک آنها را خواهد گرفت. امروز اراده دارد سرخس را بگیرد، و یک بخش دیگر ایران را در قبضه خود نگاهدارد، ولیکن ایرانیان می‌دانند که به دوستی چنین

می‌کند، یحتمل ده یا پنجاه سال دیگر فایده خود را در آن ببیند که تمام مُلک ایران را به قبضه خود در آرد و ضمیمه ملک خود سازد، مگر ایرانیان که بی‌دانش‌اند و به خواب غفلت در این همه را از رهگذر دوستی می‌دانند و ابدأً به فکر نگاهداری و حراست ملک خود نیستند.

افغانستان به هیچوجه مفید نیست به حال انگلیش ولی احتمال می‌رود فایده خود را وقتی از اوقات در این دانند که ریلوی کشند به قندهار و قندهار را بگیرند و متصرف شوند بلکه هرات را هم مزید بر آن کنند، اگر نه به مخالفت افغانان، به مخالفت روسیان و به جهت حفاظت ملک هند از تاخت روسیان.

به هر حال به دوستی و صلح و آشتی هیچ خصمی بلکه هیچ دوستی خاطر جمع و پشت گرم نباید بود و چنانچه سعدی گفته است

هر آن سَرّی که داری با دوست در میان مَنه، چو دانی که وقتی دشمن گردد. و هر آن بدی که توانی به دشمن مرسان، باشد که روزی دوست شود.

نه با هر کس خصومت باید ورزید تا بغایت و نه با هر کسی دوستی باید نمود تا بحدّ کمال که هر دو از جاده حزم و احتیاط و وسط روی دور است، و از طریق صواب دوراندیشی و تدبیر خارج.

هر چند که چنانچه گفتیم تنازع فیما بین خلق جهان و طوایف عالم گاهی چنان برطرف و موقوف نمی‌شود که بکلی رسم تنازع از میان ایشان معدوم گردد، و هیچ میانجی نخواهد آمد و نخواهد بود که تنازع فیما بین دو کس یا قوم را بکلی معدوم سازد، مع ذلک خردمندان جهان تا بوده به معاهدات و نوشتجات و مصالحات و میانجی‌گری دیگران چندی ابواب خلاف و خصومت را بروی یکدیگر مسدود ساخته‌اند و هنوز در میان خردمندان جهان این رسم باقی است و باقی خواهد بود تا قیامت.

این فرقه از خلق به این چارها و تدابیر نه فقط از چنگ برتران و زبردستان یا هم‌سنگان و مساویان خود آرام و در راحت‌اند، مَهْمَا ممکن بلکه بر زبردستان خود نیز استیلا و اقتدار دارند. برخلاف کسانی که رسم جهانداری را نمی‌دانند و ازین گونه معالجات و چاره‌ها و تدابیر بی‌خبر و بی‌وقوف استند همواره در شکنجه عذاب دیگران‌اند و بخصوص در شکنجه عذاب آن فرقه اولین استند. پس معاشرت خلق عالم با یکدیگر و جهانداری و مُلکرانی بدون تدبیر و حکمت و معاهده و مُصالحه به مقتضای حالت و حوادث و تغیرات و تبدلات جهان صورت وجود نمی‌گیرد.

مگر باید دانست که این مرض را چندین علاج و چاره است، نه فقط صلح و آشتی و عهد و پیمان این مرض را علاج می‌کنند بلکه عمده‌علاجی که این مرض را هست این است که همواره هر فردی از خلق عالم را ضرور است، بخصوص اگر ضعیف باشد که با قوی‌تری از خود یا قوی‌تری از خصم یا از میان خصم‌های متعدده خود در سازد و باب دوستی و یک‌جهتی را با آن باز کند تا که دیگران را یأس حاصل شده، از او دست بردارند.

و نیز با وجود این‌ها از آن دوست قوی هم غافل نماند و بر دوستی او کمال اعتماد را نکند، و همواره به کمال احتیاط و دوراندیشی زیاد که عاقبت‌الامر بدست همان دوست گرفتار گردد و سرانجام خصم خونخوارش هم او باشد و هم او گردد.

در کتب حکایات و قصصی که از زبان بهایم نوشته‌اند، حکایات و تماثیل بسیار است، ما را مناسب این مقام و به یک ملاحظه، هر بیخردی آنها را می‌فهمد و می‌داند که چگونه با خصمی در باید ساختن و از جنگ دیگران ایمن ماندن، و با آن دشمن خونخوار نیز به وفاداری زیستن.

از این قبیل است حکایتی که در کتاب کلبله و دمنه (انوار سهیلی) درج است که موشی از سوراخ خود بیرون شد و خود را در میان چند خصم قوی گرفتار دید، و به هر حال با گربه که قوی‌ترین خصم‌های آن بود و در آن وقت بدام صیادی در افتاده بود، در ساخت و خود را از چنگ سایر دشمنان نجات داد و آخر به حيله و حکمت آن خصم قوی را نیز از دام رهایی بخشید و احسان او را تلافی کرد و به عهد خود وفا نمود.

به هر حال این حکایت مناسبت تامی دارد با ممالک مسلمانان که در چنگ دولت نصارا گرفتارند بخصوص ایران ما که واقع شده است در میان دو دولت بسیار قوی؛ یکی روس و یکی انگلیش و ما امیدواریم که دولت ایران، بر آن صرافت افتد که چگونه باید دوست یا دشمن خود را بشناسد و چگونه باید دوست یا دشمن خود را رفتار کند و چاره بیچارگی خود را ببیند.

باب دوم

سر و کار و معاملات روس و انگلند و ایران

مقصود ما از نوشتن این رساله همین است که بر اهل مُلک خود ظاهر سازیم که اسباب و جهات تنازع میان روس و ایران از ابتدا چون و بهانه‌هایی که آن گرج قوی بازو انگلیخت که این برّه ضعیف را به چنگ خود گرفتار و زخمی‌ساز چه بوده و چسان آن دشمن خونخوار یک بخش بسیار خوب زرخیز ایران را گرفت و دولت ایران از تجارت دریای کسپیا (یا قلزم) محروم ساخت و دولت مذکور را امروز ذلیل خود دارد و امروز هم اراده دارد که بخشی از آن را باز بگیرد، و نیز حالت خصومت یا دوستی و نیت واقعی آن دولت را نسبت با این دولت چگونه است و چگونه خواهد بود.

و نیز اراده ما این است که بیان کنیم معاملات فیما بین دولت انگلند را با ایران و اسباب گفتگوی انگلیش را با روسی، و نتیجه‌ای که زایش کرد، و از گفتگوی فیما بین این دولت و رفتار انگلند را نسبت به ایران و عاقبت این معاملات را.

درختم کلام می‌خواهیم رای خود را ظاهر سازیم که تدبیر این کار چیست و رفع این گفتگو و مناقشه چگونه و به چه خواهد بود. و در واقع دوستی یا دشمنی، کدام یک از این دول قویّه مذکوره ایران را فایده یا نقصان دارد.

و امیدواریم که اهل مُلک ما از خواب غفلت بیدار شوند و به غور تأمل کنند و بفکر اصلاح خرابیها و تباهی‌های مُلک خود افتند و در آزادی و آرامش و ترقی خود و مُلک خود بکوشند. قبل از آنکه طعمه یکی از این دو دولت قوی گردند و راه چاره و علاج بر روی ایشان مسدود گردد.

أما روس

تاریخ بهانه دولت روس در حمله آوردن به مُلک ایران از زمانی است که به سُست عنصری و عدم قابلیت و استعداد شاه سلطان حسین صفوی افغانان به ایران تاختند و ملک ایران را تباه و بی صاحب ساختند و اشرف و محمود دو سردار افغان ایران را مالک شدند، و در این [وقت] پطرزبورگ پادشاه روس، رسولی به محمود فرستاده او را پادشاه بالاستقلال ایران خواند، و پس مطالبه نمود از او که جواب دهد و تلافی کند خلافهایی را که رعیت او دیده بودند از حکومت ایران. این فقرات ذیل از تاریخ ملکم نوشته می شود:

"The fact was, the Czar had resolved to take advantage of the Confusions in Persia to extend the Commerce of his Kingdom

by making himself master of the western shores of the Caspian. He had for this purpose, collected an army of thirty thousand of his best soldiers, which was joined by some Cosacks and Calmucks at Astraca. The injuries which his subjects had sustained from the Lezghes at Shamakee, and from the Khan of Khawrazm, who had plundered a caravan of Rusians coming from China, were the pretexts for those perpetrations" Malcolm.

یعنی در حقیقت این است که پطرز، امپراطور روس، وقت را غنیمت شمرد که در آن اغتشاش و هرج و مرج ایران، تجارت مُلک خود را وسعت دهد و در مُلک مذکور به این که خود را مالک سازد بر سواحل غربی دریا کسبیا. به این عزیمت، سی هزار لشکر جزّار جمع‌آوری نموده، مَع ساخت، آنها را با جمعی از قزاق‌ها و کلماک‌ها در استرخان.

بهبانیهایی که او را بود برای این اراده و قصد نقصان و آزاری بود که رعیت او دیده بودند از طایفه لُزگی در ملک شماخی و از خان خوارزم که کاروانی روسی را که از چین می‌آمده بودند، یغما کرده بود. پس ملکم می‌نویسد: و آنگاه امپراطور مذکور، درخواست کرد از فرمانروای ایران که آن ظلم و بیداد او را جواب گوید و تلافی کند.

محمود در جواب گفت که مرا ابدأ اقتدار و استیلائی نیست بر فرق ازبگ و لُزگی. چون پیطر این جواب را شنید به سرداری لشکر خود در رود ولگا روان شد، در روز ۲۹ ماه جولائی (۱۷۲۲ عیسوی ۱۱۳۵ هجری) و در روز ۳ ماه اگست همان سال، نزول نمود بر ساحل داغستان. اوّل کاری که نمود این بود که اشتهار در داد به این مضمون که مرا اراده و نیت نیست که مُلک خود را وسیع سازم، بلکه مقصود من این است که تجارت رعیت خود را حراست و حفاظت کنم. پس ساحل دریا را گرفته پیش رفت و چند کس از رؤسای قبایل را که به مقابلی او پیش آمدند، هزیمت داده و دربند را بگرفت. هر چند حاکم آن شهر را به حال خود گذاشت ولیکن دو هزار سپاه روسی را به جهت حفاظت آن قلعه بگماشت. بعد از این فتح پیطر مراجعت کرد به استرخان، و عزم خود را جزم نمود که در بهار سال آینده به دنبال اختتام اراده خود روان شود. در ماه جولائی سال ۱۷۲۲ عیسوی شاه طهماسب ثانی معاهده‌ای نمود با پیطر به این نحو که امپراطور مذکور افغانان را از ایران براند و شاه مذکور را بر تخت خود بنشانند، و در عوض قلاع دربند و بادکوبه و صوبجات داغستان و شیروان و مازندران و گیلان و استرآباد را بگیرد. بعضی دیگر شرایط غیر اهمّ هم بود در آن معاهده.

قبل از آنکه محمدخان مالک واقعی بالاستقلال ایران شود، مُلاقى گشت با دشمن مستقبل خود روسیان ولیکن پهلوی سختی به آنها زد. کیفیت آن این است که در سال ۱۷۸۱ عیسوی چهار جهاز جنگی از استرخان روان شده به استرآباد آمد، و آن شخصی که افسر و گماشته بود بر آن جهازات موسوم یا ملقب به وای نویچ، درخواست نمود که مکانی بسازد در کنار دریا ولی اراده او بود که قلعه‌ای بسازد و ۱۸ توپ در آن بگذارد. آقامحمدخان درخواست او را قبول کرد و مشارالیه آن قلعه را بساخت و توپهای خود را در آن سوار نمود.

چون آقا محمدخان این حال را استماع نمود آن شخص را مع سایر افسران همراهی او، به خوان و طعام دعوت کرد و همه را به زنجیر در کشید و وعید داد آنها را که اگر قلعه را با خاک هموار نساختند همه را از زیر تیغ درگذراند.

وای نویچ چون دید که آقامحمدخان را سخن به همان نیکی است که ذات شریف او را است، فوراً حکم نمود که قلعه را پایمال کنند و توپها را به جهازات برند.

چندی نگذشت که هر کیوس والی گرجستان که عیسوی بود، ولی صدها سال بود (یعنی از زمان شاه اسماعیل صفوی) که او خود و پدران او همه منقاد و خراجگذار ایران بودند، تباهی حال ایران را دیده به انقیاد دولت روس درآمد. بهانه‌اش این بود که رعیت عیسوی خود را از چنگ ظلم و جفای مسلمانان رهایی بخشید. آقا محمد نتوانست بر خود هموار سازد که چنان صوبه زرخیزی از مُلکش جدا ماند و لهذا در سال ۱۷۹۵ عیسوی و ۱۲۰۹ هجری، عزم خود را جزم نمود که سزای سختی دهد هر کیولس را.

در ماه اپریل آن سال قریب شصت هزار لشکر در طهران جمع آورد، ولی هیچکس را از اراده او آگهی نبود تا حین روانگی آن سپاه که منقسم به سه قسمت شد. قسمت یمین بطرف مغان و شیروان و داغستان روان شد و بخش بسیار به جانب ایروان و بخش قلب که خود آقا محمد در قلب آن بود، به طرف شیشه روان گشت.

الغرض آقامحمد تفلیس را گرفت و حکم قتلعامی داد. تمام علمای نصارا را کشتند و پانزده هزار زن و طفل را فروختند. (حالا بهانه درستی بدست روسیان افتاد که مُلک ایران را دلیل کنند به دست خود. مرخم مورخ می‌نویسد: هنگامی که آقامحمدخان در خراسان بود، کترین (ملکه روس) لشکر خود را فرمان داد که بطرف صوبجات ماورای جبال کاکسیا روان شوند.

ما باید معترف باشیم که ظلم و جفائی که آن قاجار نمود در تفلیس، بهانه و تمسک بسیار بسزائی بود کترین را که به حمایت هواخواه و دوست متحد عیسوی خود روان شود، ولیکن به هیچوجه من‌الوجه او را سببی نبود که جان‌نشینان هر کیولس را از تخت موروثی آنها به زیر آرد و صوبجات جنوبی زرخیز کاکسیا را متصرف گردد. هر چند که آن قاجار با وجود ظلم و ستمگری بحق سزا داد آن قوم را ولیکن روسیان را ابداً حقی نبود که مُلک آنها را قابض شوند.

باری در سنه ۱۷۹۶ عیسوی جنرال گداویچ با هشت هزار روسی داخل گرجستان شد از طرف کاکسیا و از آن طرف سی و پنجهزار سپاه نیز در تحت فرمان جنرال زویاف بهمان جانب روان شد از ساحل دریای کسپیا. تفلیس و دربند و بادکوبه و تالیش و تمام سواحل غربی کسپیا تا به کنار رود ارس به دست روسیان درافتاد و زویاف در دشت مغان اردو افگند، و در آن وقت بعضی از سپاهیان روسی بندر لنکران را گرفتند و حتی آنکه اراده داشتند انزلی را هم بگیرند.

آقامحمدخان خشمگین شد و از خراسان به عزم گرجستان روان گشت به عزم جزم ولیکن حاجی ابراهیم خان گفت این کلمات را. شخصی به خردمندی تو قبول می‌کند که من گاهی سر خود را بر دیوار آهنین آنها (یعنی روسیان) بزنم و لشکر بی‌انتظام خود را بگذارم که آماج گلوله توپ و پایمال افواج با نظام آنها شود. من بهتر می‌دانم گاهی گلوله آنها بمن نخواهد رسید و گاهی آنها تجاوز از حد مُلک خود نتوانند کرد. آنها خواب و آرام نخواهند دید بجشتم و جسم. بگذار بهر کجا که می‌خواهند بروند. من آنها را محاصره خواهم کرد. (این کلمات مذکوره فوق را حاجی ابراهیم‌خان نقل کرده بوده است برای سرجان ملکم).

مرخم مورخ می‌نویسد که: بسیار خوب بود برای ایران اگر فرمانروایان قاجار آن گاهی این کلمات آقامحمدخان را به خاطر می‌داشتند.

در سفر مذکور آقا محمدخان به شیشه رسید. قلعه شیشه را گرفت و دو کس از فراشانش او را کشتند در آنجا که حکایت آن طویل است.

با وجود آنکه پس از مرگ کترین که واقع شد در ماه نومبر ۱۷۹۷ عیسوی، جانشین او پال باز، پس طلب کرد جنرال زوباف را از ماورای کاکسیا. مع ذالک دولت روس پای باز نکشید از قدم پیش گذاشتن در مُلک ایران و ما بین سال ۱۰۸۲ تا ۱۸۰۶ اراضی مینگریا و ایمریشیا و گنجه و قراباغ و شیروان و تمام گرجستان را ضمیمه ملک خود ساخت و در سال ۱۸۰۳ جنرال زینیف گاورنر جنرال آن اراضی گشت. و در سال ۱۸۰۴ شاهزاده عباس میرزا که پدرش فتحعلی شاه او را ولیعهد قرار داده بود، به آن حدود روان شد که مقابلی کند با آن جنرال، ولیکن بکلی شکست خورد در ایروان و زینیف به قتل رسید در دست شخصی، هنگامی که مشغول محاصره بادکوبه بود.

در سال ۱۸۰۵ قطاری از جهازات روسی به لنکران لنگر افکند، و یاری نمود مظفرخان تالیشی را در مقاومت با لشکر ایران. آن گاه روسیان وارد انزلی شدند و به جانب رشت روان گشتند ولیکن مردم گیلان ایشان را شکست دادند.

در سال ۱۸۰۸ جنرال گدویچ ایروان را محاصره نمود ولیکن لشکر او فاتح نشدند و لاچار گشت که مراجعت کند، یعنی دست از جنگ بردارد.

در ماه می ۱۸۰۹ شاهزاده محمدعلی میرزا مأمور گشت که از بغداد روان شود با لشکری و عباس میرزا با لشکر دیگری و هر دو بجانب ایروان. شاهزاده اولین پس از آنکه تا پشت دیوار تفلیس را غارت نمود، در گنجه شکست یافت و شاهزاده دویمین دست از پا درازتر مراجعت کرد. در سال ۱۸۱۰ لشکر ایران حرکت بیفایده کرد و بس.

در سال ۱۸۱۲ چند افسران انگلیش میچرد آرسی، کیتان کریستی، میجر استن، لیفئست لیندسی، لیفست مانیت، ولیفئست ویلاک مقرر گشتند به جهت انتظام دادن لشکر ایران. سر جارج اسلی روانه اردو شد که میانجی گردد در میان عباس میرزا و وکیل روس، ولی کاری نتوانست کردن. به طهران مراجعت نمود و حکم کرد و افسران مذکوره انگلیش از سپاه ایران خارج شوند، و خدمت شاه ایران را نکنند.

دو کس از آنها سرباز زد از حکم سر جارج اسلی و مشارالیه گفت: «اگر مردم بخواهند سر خود را بدیوار زنند، من نمی توانم آنها را از اراده خود باز دارم».

پس لشکر ایران به جانب رود آرس روان شدند در روز ۳۱ ماه اکتوبر سال ۱۸۱۲ و شکست فاحشی از روسیان دیدند، و تمام اسباب و خیمه و خرگاه خود را تحویل ایشان نمودند.

شب دیگر روسیان باز حمله بر ایرانیان بردند، در جائیکه معروف است به اصلاندوز و بکلی آنها را مغلوب و منهزم ساختند.

و عباس میرزا گوش به سخن افسران انگلیش نداده شکست را خورد و کپتان کریستی در میان جنگ به قتل رسید، لیندسی هفت توپ خود را بدست روسیان در انداخت و مجدداً دو از آنها را بچنگ آورد. میجر استن در اردبیل بمرد.

در روز ۶ نوامبر ۱۸۱۲ در همین سال ایرانیان فتحکی کردند و روسیان را از لنکران براندند، ولی لشکری از روسیان مشتمل بر سه هزار مرد و سه جهاز جنگی مجدداً لنکران را گرفتند در ماه جنوری همان سال. این جنگها را گاهی روسیان بسختی نکردند، زیرا که توجه آنها همه در طرف یورپ و مع ذالک ایرانیان خود را نگاهداری کنند از چنگ روسیان، و این، محض، بواسطه عدم قابلیت و استعداد افسران ایشان بود. آخر الامر به میانجیگری سرگراسلی مصالحه شد در میان ایران و روس در دهی که واقع است در قراباغ موسوم به گلستان، در روز ۲۳ ماه اکتوبر سال ۱۸۱۳ عیسوی. در این مصالحه روس گرجستان و بنگرلیا و ایمریشیا و گنجه و قراباغ و شکی و شیروان و تالیش را قایض گشت، و ایران را تا قیامت محروم ساخت از تجارت دریای کسپیا، و ممنوع داشت که کشتی‌های آن در آن دریا کار کنند و سر حد بی‌بند و بست و بی‌حراستی را وا گذاشت به ایران که همیشه یک استخوانی در زخم باشد که بازی گرگ و بره کند با آن مُلک بیچاره (نفرین کرده باشد).

حدود نامحدود و نامعین شمالی ایران پیوسته مورد گفتگوی دولتین روس و ایران بود. آن گرگ خونخوار پیوسته پی فرصت و بهانه‌ای بود که لقمه‌ای از این بزه ضعیف را طعمه خود سازد و جنرال یرملاف که حاکم گرجستان بود، دائم الاوقات گریه می‌رقصانید برای ایرانیان و سرسبری از آنها می‌گذاشت. در ماه اگست ۱۸۲۶ پرنس منسچیکوف به سفارت روانه طهران شد که انفصال نمایند حدبندی مُلک روس و ایران را ولیکن از سفارت و تعیین چنین شخصی به آن سفارت معلوم بود که اراده روس چیست. عباس میرزا بوی خلاف و خدعه استشام نمود و چنان یقین او گشت که بالضروره نتیجه آن سفارت جنگی خواهد بود. و لهذا عزم خود را جزم نمود که سبقت گیرد بر خصم و در تابستان ۱۸۲۶ آغاز جنگ نمود. عباس میرزا از رود ارس درگذشت و لشکرش تالیش را بگرفت و ابتداء فتحکی کرد و لیکن در روز ۱۳ ماه سپتمبر یک شکست فاحشی خورد.

با بیست هزار پیاده و دوازده هزار سوار و هشت هزار سپاه بی‌نظام و ۲۴ توپ عباس میرزا اُردوی خود را قرار داد در کنار رود جام، قریب چهار میل دور از الیزابت پُولر. یرملاف با ۶۰۰۰ پیاده و ۳۰۰۰ سوار و ۱۲ توپ پیش آمد و باد اُردوی ایرانیان را خالی کرد (هزار افسوس) در ماه نوامبر آینده ایرانیان لاچار شدند که از رود ارس درگذرند.

در بهار ۱۸۲۷ یرملاف معزول شد و جنرال پسکویچ بجای او منصوب گشت. در ماه اپریل روسیان اکمیاژین (یا اچمیاژین) را گرفتند و این جایی است که ترکان و ایرانیان، اوچ کلیسا میخوانند و نیز عباس آباد را مقبوض داشتند بدون مقاومت.

عباس میرزا و سردار ایران روان شدند به جهت حراست یا باز پس گرفتن عباس آباد، ولیکن پسکویچ با واسطه مشکهای باد کرده از رود ارس درگذشت و مقاومت نمود و قلب سپاه ایران در هم شکست و پنج هزار مرد خود را در میدان افکنده، منهزم شدند، و عباس میرزا نیز به مهربانی بادپایی که در زیر رکاب داشت جان خود را به سلامت از چنگ اجل بُرد.

این جنگ را جنگ جوان بلاغ خواندند که واقع شد در ۱۸ ماه جولائی ۱۸۲۷ و عباس آباد در روز ۳۱ ماه

مذکور مقبوض گشت با روسیان.

پس از آن عباس میرزا سعی نمود که اوچ کلیسا را باز پس گیرد و جنرال کرسوسکی به مقابلی آمده جنگ سختی شد، در آبادان در روز ۲۹ آگست، در اینجا ایرانیان به ثبات قدم جنگ کردند و تن بسیاری از خصم خود بر خاک افکندند، ولی آخر شکست خوردند. (گویا که فتح و ظفر واقعی بر پیشانی این خاندان نوشته نشده). کرسوسکی زخم خورد و ۱۲۰۰ روسی کشته شد. پس پسکوویچ روان گشت به مقابلی ایرانیان و مجبور ساخت عباس میرزا را که از ارس بگذرد و ایران را محاصره کرد و قلعه مذکور با وجود مایلزم جنگ بی حساب حواله روسیان شد در روز ۱۳ اکتوبر (روز بسیار منحوس).

انکون ایرانیان خسته و مانده و پراکنده شدند و عباس میرزا با بقیه السیف سپاه وامانده خود به نحوی رفت و در روز ۱۰ اکتوبر شهر تبریز هم حواله جنرال اریستاف شد که در قبضه آصف الدوله بود و دوله مذکور، بهیچوجه مقاومتی هم نکرد.

در روز ۹ نوامبر حکومت ایران از در صلح درآمدند. روسیان اظهار کردند که ملک ایران باید به حباله نکاح ما باشد مگر ایرانیان اندکی دست بدست مالیدند، و مذمذب ماندند که چه کنند؛ ولی در این بین روسیان بر اردبیل تاختند، و کتابخانه شاه اسماعیل را غارت کردند، و قدوم هم پیش گذاشتند که آذربایجان را نیز یا از آن خود سازند یا اقلای یغما نمایند. **از این واقعات جگر من کباب می شود.**

چون کار به اینجا کشید و کارد به استخوان رسید ایرانیان راضی شدند بدرخواست روسیان و گفتگوی این مناکحات مبارک در ترکمان چی رفت در میان جنرال پسکوویچ و عباس میرزا و قایم مقام و آصف الدوله و سرجان مکدانلدا قونسل انگلیش (که میانجی بود) و آن قباله، یعنی معاهده دستخط و مهر شد در روز ۲۱ فبروری سال ۱۸۲۸ عیسوی».

شاید همه ایرانیان از این پدر مردکی خبر ندارند که چون ما جامه بر تن بدرند، مگر ما آنها را خبردار می کنیم.

چنین مقرر شد که ایروان و نخشوان و اوچ کلیسا تا قیامت به روسیان بخشیده شود (ولیکن بنده دُردی اصفهانی می گویم که تمام ایران بخشیده شود). ایرانیان مجبور شدند که پانزده کروور تومان بدهند به جهت مخارجی که روسیان کرده بودند (ولیکن هیچ مناکحتی تاکنون باین قسم نشده است که کابین از طرف زوجه باشد). سخت ترین شرایط این بود که ایرانیان جهاز جنگی در دریای کسپیا نداشته باشند. بهر حال این دریا را هم از ایرانیان گرفتند».

مورخ انگریز می گوید که یک بخش آن مبلغ معهود را جنرال ماتنیست وزیر مختار انگلیش به اردوی روسیان فرستاد و مشارالیه (یعنی ماتنیست) میگوید که بسیاری از آن زر سکه دهلی بود که نادر از هندوستان آورده بود.

در ماه دیسمبر موسی گربیدادف به ایلچی گری به ایران وارد شد با کمال نخوت و زور و شور، و طلب کرد که زنان باشنده صوبجات تازه گرفته روسی را بنزد او آرند که از آنها جويا شود آیا به اختیار در ایران مانده اند یا به اجبار.

از آن جمله دو زن ایرانی در خانه علی یارخان بودند. آنها را طلب کرد. زنان مذکوره را فرستادند و با وجود آنکه آنها اظهار کردند که ما از طهران بیرون نخواهیم رفت، عزم خود را جزم کرد که آنها را نگاهدارد، یک دو روز تا ببیند که از اراده خود باز می‌آیند. (چه درد سر دهم خدا پدر ملاًها را بیامزد که اگر اول هم مددی کرده بودند نیمی از ملک ما بدست روسیان نمی‌افتاد). ملاًها زنان مذکوره را طلب کردند و ایلچی روسی از رهائی آنها ابا کرد و خلق ریختند، و بکار وی پهلوی آن ایلچی را شکافتند و همراهیان او را کشتند و برهنه نموده در جایی انداختند.

بیچاره خاقان مغفور کهن سال و عباس میرزا، باز از خشم و قهر جهان‌سوز روسیان خائف شدند ولیکن بخت ایشان یار و کواکب سعادت‌شان در اوج بود که امپراطور نیکلس در آن وقت گرفتار و مشغول جنگ با دولت عثمانی بود، و سفارتی شد از جانب ایران به نزد امپراطور مذکور مشتمل از خسرو میرزا یکی از پسران عباس میرزا و میرزا مسعود و امیر نظام، و این سفارت آبی بر آن آتش چهارسوز بزد.

مورخ انگلیش می‌نویسد که چون عباس میرزا از طرف انگلند محروم ماند، خود را در بغل روس در انداخت، و بعد از آن این فقره ذیل را می‌نویسد مورخ مذکور: در معاهده گُستان شرط ۵ این است که امپراطور روس در عوض آنچه که گرفته است و شرط کرده است در معاهده مذکور، خود را متعهد می‌سازد که یاری کند هر یک از شاهزاده‌گانی را که شاه ایران بخواهد جانشین خود سازد، فقره مذکور در انگریزی این است:

"The Russian Emperor, in return, solemnly engages to assist the son of the shah who shall be named by him, as his successor."

در معاهده ترکمانچی ۲۱ فروری ۱۸۲۸ فقره ۸ شرط این است که امپراطور روس عباس میرزا را به جانشینی پدر او قبول نماید. فقره مذکور این است:

"The Emperor of Russia engages to recognise Prince Abbas Mirza as the successor to the Persian throne."

مگر باید دانست که شرط اول هر یک از این دو معاهده سابق‌الذکر این است که هموار دوستی و یک‌جهتی در میان ایران و روس باشد. ولی گرفتن مرو و سرخس، داخل آن شرایط نیست، و به پاس دوستی و یک‌جهتی است که امروز روس می‌خواهد سرخس را بگیرد و بیاس همان دوستی است که ایران می‌خواهد

بدهد سرخس را به روس. عمده به جهت آن است که خود بیچاره‌اند و نمی‌توانند ملک خود را نگاهداری کنند. چه خوش است که خراسان و آذربایجان را هم واگذارند و به دشت ریگستان میان کرمان و کاشان قناعت کنند. در بمبئی گرت ۲۸ می و ۳ شعبان، یعنی چند روز پیش شرحی نوشته از اغتشاش آذربایجان و آن حدود ملک ایران. و ابتدا می‌نویسد که هنگامی که روس و ایران رشته اتحاد و یک جبهتی را مستحکم نگاه داشته و می‌خواهند نگاه دارند، در جانب اتک و سرخس شکرآبی صورت وجود یافته است در میان این دو دولت مذکوره، در حدود کاکسیا. یکی از فقرات آن آرئیکل این است که در ذیل می‌نگاریم:

"Russia, as is well known, has long coveted the Persian provinces of Aderbayan and Gilan." By. Gazette

یعنی روس، چنانچه بخوبی معلوم است سالهای درازی است که چشم از دوخته است بر صوبجات آذربایجان و گیلان (اگر ما زنده مانیم به چشم خود خواهیم دید که این دو صوبه را هم روس بگیرد) ولیکن به دوستی و یک جبهتی، و اهل ملک ما بسیار خوش باشند، چنانچه تا کنون هر چه بکند و هر کجا را بگیرد روسی خوش استند). یک فقره از یک آرئیکل اخیری که رسیده است در اخبار بمبئی گرت اواخر ماه می عیسوی و اوائل ماه شعبان هجری، همین سال که پنج روز پیش نیست از این زمان تحریر، اینک ما می‌نویسیم و شرح حال روسیان را ختم می‌کنیم:

"Sarabk becomes Russian, according to a convention already made with Persia defining the line of demarcation between the Aftak and Kharassan"

Prince Dondoukoff Kousokoff will doubtless be present at its evacuation by the Persians, an event which "Havkas" intimates is the main condition of this second arrangement with the Shah. Sarabk will then be made the capital of the new Tajend district adjoining that of Merv." By. Gazette July 30-84

یعنی بر وفق عهد و پیمانی که بالفعل شده است با ایران در خصوص تعیین سرحدبندی میان اتک و خراسان، سرخس تعلق خواهد یافت به روس و پرنس وندکاف کرسکاف نیز بی شک در وقت تخلیه ایرانیان، آن شهر را حاضر خواهد بود. و این واقعه یعنی حاضر بودن این پرنس چنانچه اخبار (کوکاس) می‌بندارد، شرط اصلی و اهمّ این بند و بست ثانوی است که شده با شاه ایران. سرخس دارالحکومه محال تجند و اطراف مرو خواهد. (این هر دو آرئیکل در بمبئی گزت است و طویل است).

تغییر بر تو ای چرخ ناپایدار	تاج کیان را قجر کرد خوار
ترا تاج و تخت شهی درخوراست	که ملک ترا خاک غم بر سر است
ندیدی زنان تاجداری کنند	تو مردی و تخت عماری کنند
خرد پیشه کن تا به کی جاهلی	بشد ملک ایران و تو غافل
مرا آتش حسرت اندر جگر	تو افسرده‌ای چون یخ و بی‌خبر
ازان مر ترا می‌رسانم بلاغ	که بر سینه باشد مرا از تو داغ
نیارم که بینم برد گرگ میش	از آن میرنم دست بر فرق خویش

اما انگلند

هر چند که در تاریخ انگریزی دیده می‌شود که الیزابت ملکه انگلستان نامه‌ای به شاه طهماسب اول نوشته بوده است در سال ۱۵۶۱ عیسوی، و به توسط انتانی جنکین سن ارسال داشته بوده است، و نیز معاهده‌ای شده بوده است در میان کریمخان زند و کمپنی انگلیش در سال ۱۷۶۳ عیسوی، مع ذلک سرو کار دولت انگلیش با دولت ایران آغاز می‌شود از سال ۱۸۰۱ عیسوی که سر جان ملکم به سفارت می‌رود به ایران، و معاهده می‌کند با دولت مذکور. بنابراین ما شروع می‌کنیم معامله و سروکار این دو دولت را از زمان مذکور.

صاحب تاریخ انگریزی می‌نویسد که، از زمان نشستن فتحعلی شاه قاجار بر تخت ایران، سر و کار ایران با دول یورپ آغاز شد و بر همین منوال جاری بوده است تا این زمان.

در سال ۱۷۹۹ عیسوی مریس ولزلی فرمانروای هند عزم نمود که سفیری به ایران روان سازد و معاهده کند با ایران که مشتمل باشد بر سه فایده: (۱) آن که هند را از تخت و تاراج افغانه رهایی بخشد، (۲) آن که مانعی گردد استیلای فرانس، (۳) آن که تجارت انگلیش را رونق تازه دهد در مَلک ایران.

میجر ملکم (که بعد سر جان ملکم شد) به جهت این سفارت معین گشت و مشارالیه در غرّه ماه فبروری ۱۸۰۰ عیسوی وارد بندر بوشهر شد، مَع بعضی تحف و هدایای بیش بها برای شاه ایران و اراکین دولت

او.

مختصر در روز ۱۶ نومبر سال مذکور، ملکم به خدمت شاه رسید در طهران. فتحعلی شاه سرپای خود را زینت داد بجواهرات قیمتی. و یحتمل که آن جواهرات کم از یک میلیون استرلینگ نبود، یعنی چهار کروزر ایران. تحف ملکم قبول شد و حاجی ابراهیم خان مقرر گشت برای صورت دادن و ترتیب آن معاهده. در این بین، زمان شاه در کابل بمرد و خاطر انگریزان از دغدغه حمله از طرف افغانستان جمع گردید و شرایط آن معاهده منحصر گشت به مخالفت با فرانس. ملکم بسیار محبوب القلوب شد در ایران، و در ماه فبروری سال ۱۸۰۱ از طهران به جانب بغداد روان گشت. چون ما می خواهیم که بر اهل ملک خود و نیز قوم انگلیش ظاهر سازیم که از ابتدا چه رفته است در میان این دو دولت تاکنون، لهذا بعضی از فقرات معاهدات ایشان را نیز ذکر می کنیم در این کتابچه، و در این باب از آن جمله این فقرات ذیل است.

If the king of the Afghans should shaw a resolution to invade India an army over throwing Mauntains shall be sent for the state of the Conspicuous and exalted King of Persia, to lay waste and desolate, to rim and humble to Cogh nation

۲- اگر پادشاه افغانستان اراده کند که حمله بر هند برد، شاه ایران باید لشکری بفرستد که پایمال و تباه و حقیر سازند افاغنه را.

Should the King of the Afghans become desirous of opening the gates of peace with the King whose dignity is like gambhit, when negotiations are opened it shall be stipulated that the Afghans abandon all designs of attack on the territories of the King of England."

۳- اگر پادشاه افغانستان بخواهد در صلح را باز کند با پادشاه جمجاه ایران، و معاهده‌ای در میان ایشان رود، یکی از شرایط آن باید این باشد که افغانه باید از خیال تاخت و حمله بر مُلک پادشاه انگلند دست بردارند.

Should any King of the Afghans and French nation, commence war with Persia, the King of England shall send as many war like stores as possible to be delivered over at one of the ports of Persia

۴- هر یک از پادشاهان افغانستان یا قوم فرنیسیس، اگر با پادشاه ایران جنگ آغاز کند، پادشاه انگلند باید هر قدر اسباب و لوازمه جنگ که ممکن باشد بفرستد که در بندری از بنادر ایران تحویل کنند به دولت ایران.

"Should an army of the French nation attempt to settle on any of the islands or shores of Persia, a joint force shall unite to expell and exēpate them and if any of the great men of the French nation express a desire to obtain a place of residence on any of the shores or islands of Persia, such request shall not be consented to, and leave for residing in such place shall not be granted".

*John Malcolm.
Hajie Ibrahim*

January 1801.

۵- هر گاه لشکری از قوم فرنسیس عزم کند که در یکی از جزایر سواحل ایران اقامت گزیند، سپاه متحدی از دولتین (ایران و انگلند) باید فرستاده شود که به همدستی آن لشکر را برانند. واگر یکی از بزرگان فرنس بخواهد، جایی را بگیرد برای سکونت خود در بندری یا جزیره‌ای از سواحل ایران توقع او نباید به عمل آید.

جان ملکم - حاجی ابراهیم
جنوری ۱۸۰۱

هنگامی که پنلین آغاز کرد آن جنگی را که بسیار معروف است با دولت روس در سال ۱۸۰۷، جنرال گاردین به سفارت از ورسا روان شد به طهران، و وعده‌های بسیاری داد به حکومت ایران و چند افسر فرنسیس را با خود بُرد که لشکر ایران را انتظام دهند و مشق آموزند چندی را. به هر حال مشارالیه استیلائی کاملی به هم رسانید در دربار شاه ایران و معاهده صحیح شد، در میان دولتین ایران و فرنس در ۷ ماه می سال ۱۸۰۷.

حکومت انگلیش هم در لندن و هم در کلکته، از این معنی خائف گشتند که دولت فرنس اینگونه استیلا را داشته باشد در جوار ملک هند، و بالجمله لرد مینتو مرّه ثانی ملکم را روانه ایران نمود در سال ۱۸۰۸، ولیکن استیلائی فرنسیسان چندان بود در ایران که ملکم را اجازت ندادند از بوشهر قدم پیشتر گذارد. در مراجعت ملکم مبالغه و تأکید نمود که لرد مینتو لشکری فرستد به جزیره کرک (یا خرک = خارک) ولی خواهش او به عمل نیامد، زیرا که سر هر فرد جونس را از انگلند بسفارت ایران روان داشته بودند، و مشارالیه اندک زمانی پس از مراجعت ملکم وارد بوشهر شده بود.

سر هر فرد جنس اقامت داشت در بصره از سال ۱۷۸۴ تا سال ۱۷۹۴. واپس از آن به شیراز رفت در عهد سلطنت زندیه، و از آن پس از سال ۱۷۹۸ تا سال ۱۸۰۶ قونسل بود در بغداد. این مرد چنان به جرأت و رشادت حرکت کرد در ایران که هر سدی از راه و هر خاری از پیش پایش دور شد. در این بین صلحی شد در میان فرنس و روس و دیگر نمی توانست آن وعده‌های پیشین را به ایران بدهد. در مقابل و مخالفت روس و جنرال گردین از طهران بیرون شد و سر هر فرد جونس وارد گشت در ماه فروری سال ۱۸۰۹. میرزا شفیع که وزیر اعظم بود مقرر شد که در خصوص عهدنامه گفتگو کند با سر هر فرد. مگر رفتار این مرد انگریز بی‌نهایت مایه تعجب ایرانیان و نیز موجب عزت و احترام او گشت (یعنی خوف او در دل ایرانیان جای گرفت).

کیفیت آن این است که یکی از شرایط آن معاهده، مجمل و معطل مانده بود که از حکومت انگلیش دستورالعمل به امضاء برسد در خصوص آن، ولیکن میرزا شفیع مبالغه نمود که باید همان شرط در معاهده درج شود، و در حین گفتگو که اصرار و ابرام داشت به یکبار آواز برکشید و این کلمات را بر زبان راند.

"Do you come here to cheat us?"

یعنی تو اینجا آمده‌ای که ما را فریب دهی. سره‌ر فرد غضبناک شده و در جواب گفت:

"You stupid old block head, do dare to use those words to me, who, in this room, represent the King of England! If it were not for the respect I bear your master, I would kick your brains out if you have any against the wall"

ای پیر خرفت! تو جرأت می‌کنی که این سخنان را بگویی به من که در این مکان اکنون نایب مناب و وکیل پادشاه انگلند استم. اگر بنا به حرمتی نبود که مراسم به نسبت آقا، یعنی پادشاه تو، اینک مغزت را به دیوار می‌کوفتم و از دماغت بیرون می‌آوردم (اگر تو را مغزی باشد). پس میرزا شفیع را تنه‌ای زده، چراغ را لگدی زد و از آن‌مکان به منزل خود روان شد. چند ساعتی بعد چاکران آن وزیر آمدند که کاغذ معاهده را بگیرند و شور و شغب آغاز نهادند. سره‌ر فرد بلند شد از جای خود و گفت: ای رفیقان لایق من اگر در اینجا می‌ایستید و همچنان غوغا می‌کنید، بخوبی همه را می‌زنم. چاکران میرزا شفیع روان شدند و با یکدیگر می‌گفتند: این فرنگی یا دیوانه شده است یا مست است.

هر چند این معاهده صحیح و دستخط گشت به دستخط سره‌ر فرد و میرزا شفیع، مگر فرمانروای هند آن را قبول نکرد؛ زیرا که به نزد رأی او سفیر ایران بایستی از طرف هند رفته باشد نه از انگلند، و سر جان ملکم را مجدداً روان ساخت که هم چشم و مخالف باشد با سره‌ر فرد. در این سفر سر جان ملکم کاری نتوانست کردن جز آنکه تاریخ بسیار خوبی نوشت از ایران. بعضی فقرات غیر اهم نیز هست در تاریخ انگریزی که ما را اراده نیست بنویسیم، و فقط آنچه را می‌نویسم که مقصود ما در آن است.

در سال ۱۸۱۴ مستر الیس و مستر ماریز مقرر گشتند که در خصوص یک معاهده کامل و فاضل در میان انگلند و ایران گفتگو کنند (و این همان معاهده اولین بود ولیکن تا این زمان گویا انفصال نیافته بود). میرزا شفیع و میرزا عبدالوهاب نیز معین شدند برای آن کار از طرف شاه ایران. شرایط همه این معاهده اینها بود که انگلند مدد کند ایران را یا به لشکر یا مبلغ دوصد هزار تومان زر هر ساله بدهد با ایران، در صورتی که از طرفی دشمنی به ایران حمله آرد و مشروط بر آنکه ایران مایه جنگ و جدال نشود. و اگر دولتی از دول یورپ با آنکه به صلح و آشتی باشد با انگلند، با ایران جنگ کند هنوز انگلند متعهد

است که ایران را مدد کند یا به لشکر یا به آن مبلغ معهود.

و اگر افغانان حمله بر هند برند، ایران متعهد گشت که لشکری بفرستد در مقابل افغانان. و باغیانان ایرانی که در ممالک محروسه انگلیش بودند. دولت انگلیش متعهد شد که آنها را از ملک خود خارج سازد و اگر به خوشی بیرون نروند آنها را گرفته به ایران بفرستد. این معاهده که معروف است به معاهده طهران دستخط شد در روز ۲۵ ماه نومبر سال ۱۸۱۴ به دستخط میرزا شفیع و میرزا عبدالوهاب و میرزا بزرگ قایم مقام از طرف ایران و مستر مارییر و مستر الیس از طرف انگلند.

شروط چهارم و ششم و نهم این معاهده فوق اینهاست که ما در ذیل بخط انگریزی می نویسیم و ترجمه در فارسی می کنیم، و همین شروط است که مقصود ما در آنهاست و بر سر آنها گفتگو خواهیم کرد:

۷۶.

*"Aid in troops, or a subsidy of 2 000 000
rormans annually, shall be given
by England to Persia, in case of*

*inoasion, provided that Persia is not
the aggressor."*

شرط ۴- مدد به سپاه یا به مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ تومان سالیانه باید انگلند بدهد به ایران مشروط بر آنکه ایران سبقت در جنگ نگیرد، و مایه خصومت نشود (ولیکن مبلغ مذکور مدامی نیست).

۷۷.

*"Should any European power, when
at peace with the England, make
war on Persia, England is still bound
to assist Persia by troop or by a
subsidy."*

شرط ششم - در صورتی که دولتی از دول یورپ حال کونی که در آشتی و صلح است با انگلند و جنگ کند با ایران، انگلند هنوز متعهد خواهد بود که به سپاه یا به آن مبلغ، ایران را امداد کند.

۱۸۰

"If there is war between Persia and the Afghans, England will not interfere unless her mediation is solicited." Markha.

شرط نهم - اگر جنگی واقع شود در میان ایران و افغانه، انگلند به هیچ وجه مداخلت نخواهد کرد جز آنکه مداخلت و میانجی‌گری او درخواست شود از او.

سابقاً در صفحه (۱۶) این رساله نوشتیم که روسیان، استخوانی در زخم گذاشته بودند؛ یعنی حدود ملک ایران را نامعین و نامشخص رها کرده بودند که مَرّه دیگر بهانه انگلیخته لقمه دیگری را هم از ایران بلع کنند، و منس چیکاف به طهران آمد و در خصوص انفصال حدود گفتگو کرد و آن جنگ اخیر هم شد که تا قیامت ایران را تابع و دست نشاندۀ روس نمود. پس از جنگ مذکور و ختم معاهده روس و ایران، حکومت انگلند بهانه جست که ایران سبقت نموده بود در آن جنگ، و این بر خلاف معاهده بود، و لهذا فتحعلی‌شاه را گفتند که شروط چهارم و ششم را از معاهده طهران خارج و باطل سازد، و فقط دو صد هزار تومان گرفته به روسیان بدهد. فتحعلی‌شاه به کمال رنجش و اکراه آن شرط را قبول نمود.

در اینجا مناسب می‌دانیم بنویسیم آنچه را که خود انگریزان نوشته‌اند و حکومت خود را خاطی ظاهر کرده‌اند در خصوص همین فعل، و خود جواب خود را داده‌اند و بر خطای خود معترف شده‌اند. فقرات مذکوره بموجب ذیل است:

"Completely crushed as Persia was by this treaty, she had yet to suffer a more serious disaster in the abrogation of the conditions of the Treaty of Tebran by the British Government. The English offered to give Persia 200,000 tomans towards

the payment of the demands of her enemy, on condition that the Shah consented to abrogate the two articles in the Treaty of Teheran containing promises of assistance in case of invasion.

In his dire necessity old Fath Ali was obliged most unwillingly to consent to those hard terms. Thus, to save themselves from possible future embarrassment, the Government of England virtually broke their solemn agreement, deserted an old ally in the moment of her deepest misfortune, and very naturally forfeited their former influence at the Court Teheran.

The excuse made by Mr. Laming

and his colleagues was that Persia was the aggressor, and that, therefore, the obligation ceased; but the answer to this is given: by Sir Justin Sheil who says that the war was provoked by the domineering attitude of Russia, and by aggressive occupation of a portion of Persian territory
Markham.

یعنی: ایران که بالفعل درهم شکسته و صدمهٔ سختی دیده بود از معاهده‌ای که اکنون کرده بود با روس صدمه عظیم‌تری بر او وارد آمد از اینکه شرایط (۴ و ۶) معاهده طهران را حکومت انگلیش خارج کرد از معاهده مذکور، حکومت انگلیش دو صد هزار تومان به ایران داد که به دشمن خود بدهد، من جمله پانزده کروری که دشمن او طلب کرده بود. مشروط بر اینکه شاه ایران راضی شود و امضاء دارد که دو شرط از شرایط معاهده طهران، باطل و منسوخ گردد. این همان دو شرطی بود که انگلیش متعهد شده بود یاری کند ایران را در صورتی که دشمن بر او حمله آرد.

با اطمینان حکومت انگلیش به جهت آنکه خود را از مخاطرهٔ احتمالی زمان مستقبل نجات و رهایی بخشند، عاقبت عهد و پیمان عظیم الشان خود را شکسته، و دوست یک جهت متحد و قدیمی خود را به خود واگذاشته‌اند، در حالی که در عین بدبختی و پریشانی بود، و در واقع (چنانچه لازمهٔ آن عهدشکنی افتاده بود) خلل رسانیدند، اقتدار و استیلای قدیمی خود را در طهران.

عذری که مستر کینگ و مشاورین او آورده‌اند در شکست این معاهده، این بود که ایران سبقت گرفت در جنگ با روس، یعنی سبب آن جنگ، ایران شد، و لهذا رشته آن عهد و پیمان گسست، ولیکن سرجستین شیل جواب این عذر را داده است به این نحو که آن جنگ را محرک، رعونت و شوخ‌چشمی روس بود که می‌خواست سروری کند بر ایران و نیز با اینکه بخشی از ایران را بی‌سبب و بدون جهتی واقعی گرفته بود. غرض شرایط مذکوره باطل گشت در روز ۲۵ ماه اگست.

مرخم مؤرخ می‌نویسد: رفتار انگلند در این مقدمه، نه فقط بر خلاف حزم و احتیاط و دوراندیشی و تدبیر بود، بلکه بر خلاف انصاف بود؛ چرا که از همان روز زور و استیلای ما در ایران نقصان پذیرفت، و از آنطرف زور و استیلای روسیان روی به ازدیاد نهاد.

محمدشاه مردی بود کوتاه قد و قطور، و بینی داشت مانند منقار عقاب و خوش صورت ولیکن هیچ استعدادی نداشت برای ملکرانی و بی‌حساب شایق و مایل نمایشات لشکری (یا لشکر کشی) بود، و به زودی فریب تملق و چاپلوسی را می‌خورد. خیال خام و خودپسندی و میلان خاطر به شکوه و جلال او را بر آن بداشتند که خیال گرفتن هرات را به کلهٔ خود راه دهد و روسیان عزم خود را جزم کردند که بار دیگر به حیل و تزاویر آن گونه رنگهائی را بریزند که هر چند کمال فایده‌مندی را داشتند، به جهت حصول مطالب و آمال خودشان همواره مایهٔ نکبت و آفت بودند. ایران در این وقت سلسله جناب این حکم و تزویر روسیان شخصی بود موسوم به کونت سیمینگ (یاسیمینچ) که در لشکر فرنیسان بود اول و در جنگ به چنگ روسیان گرفتار و پس از آن به چاکری و خدمت روس مشغول شده بود. این مرد بطهران آمد در ماه فبروری سال ۱۸۳۳ که وزیر محمد شاه شود. روسیان این مرد را آموخته بودند که محمدشاه را به لشکر کشی تعقیب و تحریص دهد و به رفتن و گرفتن هرات مایل سازد. و شکی نیست که ابتدا ایرانیان حق داشته‌اند که لشکر به هرات برند، زیرا که شاه کامران والی هرات ایذا و اذیت بسیاری رسانیده بود و ایرانیان را در حدود خراسان و حمله بر سیستان هم برده بود، و بالجمله عهده را که با عباس میرزا کرده بود شکسته بود.

ولیکن پس از آن سعی بسیاری کرد که تلافی کند مافات را و از در تسلیم و معذرت درآمد و لهذا هنگامی

که محمدشاه معاذیر او را قبول نکرد و روان شد به جهت گرفتن هرات خصومت و جنگ او بی سبب و جهت بود و محض به ترغیب و دستورالعمل و دولت روس بود.

“Count Simonich was instructed to encourage the Shah in his schemes of conquest, in the direction of Herat; and, in the first instance there can be no doubt that the Persian had right on their side, as Shah Kamran, the Afghan ruler of

Herat, had violated the territory of Khorâsân, invaded Sistan, and otherwise failed to fulfil the treaty made with Abbas Mirza. But, afterwards, the ruler of Herat offered every reparation in his power; and when the Shah, having refused all offers of accommodation, advanced to invade Herat, it was an act of unprovoked aggression prompted by the advice of Russia.

انگلند همواره نصیحت می‌کرد ایران را که از خیال ملک‌گیری دست بردارد و به مصالح لازمه اندرونی خود پردازد، و خوشی و فایده انگلند و نیت او این بود که ایران خود ترقی کند و پر دولت و قوی شود و خود را کم‌زور و بی‌طاقت و ضعیف نکند به جنگ‌های بیهوده بیفایده خارجه، ولیکن روس را اراده و خیال برخلاف این بود، و نقش دیگر می‌خواست بزند. روسیان می‌دانستند که اگر محمدشاه شکست می‌خورد هنوز ضعیف‌تر از آن می‌شد که بالفعل بود و پس بکلی در قبضه همسایه شمالی خود گرفتار بود، بیچاره و بی‌مددکار. و اگر فتح‌مند می‌شد بایستی کله بکله انگریزان زند.

بهر حال روس فایده بر می‌گرفت و با این لحاظ و کلای آن از هر طرفی دام حبله‌ای گسترده بودند ولیکن امکان نداشت که انگلند بگذارند هرات کلید هندوستان بدست دولتی افتد که کلید عقل او بدست روسیان بود و در همه حال و همه امورها وی و مشاورش نیز آن دولت و آن قوم بودند. در اینجا مرخم مورخ می‌نویسد: «ولیکن اگر ما در میان می‌آمدیم و ایران را منع می‌کردیم از جنگ با هرات عیب کار در این بود که به خط مستقیم فقره یا شرط نهم معاهده طهران که در ۲۵ نومبر سال ۱۸۱۴ شده بود شکسته می‌شد از طرف ما. مضمون فقره ماقبل الذکر در زبان انگریزی به موجب ذیل است برای آگاهی خوانندگان:

But our interference was importunately a direct breach of the Ninth article of Marier & Ellis Treaty Commonly Colled the Treaty of Tehran, and dated Nov. 25/1814.

رتال جامع علوم انسانی

در ماه نومبر سال ۱۸۳۷ لشکر ایران به سرداری خود محمدشاه به هرات تاخت آورد. اصف‌الدوله که افسر مقدمه آن لشکر بود، در روز ۱۵ ماه مذکور غوریان را گرفت. در روز ۲۲ محاصره هرات آغاز شد. شاه کامران والی هرات که تمام قوای او مضمحل شده و به تحلیل رفته بود، از شهوت‌رانی سالهای دراز و همواره مخمور بود، تمام امور خود را واگذار کرده بود به وزیر خود یار محمدخان. این هر دو شاه و وزیر متّصف بودند به هرگونه خصال بدی.

چنین اتفاق افتاد که هنگامی که ایرانیان محاصره کرده بودند هرات را جوانی انگلیش موسوم به الدر ویا تلنگر در هرات بود و این جوان به کمال خردمندی به حراست شهر مذکور کوشید. مدت درازی راه گفتگو و بند و بست باز بود با اهل ملک و مددطلب می‌شد (یعنی اهل هرات مدد طلب می‌کردند) از دیگر افغانه

و هر شب شبخون [کذا] زده می‌شد. خصومت افغانان و ایرانیان به نهایت رسیده بود. افغانان ایرانیان را به ترکمانان می‌فروختند و ایرانیان هر قیدی و اسیری را که می‌گرفتند می‌کشتند.

«کرنال استدرت در لشکرگاه ایرانی بود. و یک بخش لشکر خود را محمداشاه، قرار داد در تحت امارت جنرال سمان، در روز ۶ اپریل ۱۸۳۸، مستر مک‌نیل به لشکرگاه رسید و سعی نمود محمداشاه از اراده باز آید و او را گفت که حمله بردن در هرات باعث شکست معاهده فیما بین دولتین ایران و انگلند خواهد بود، و در این صورت انگلند آزاد است که هرگونه حکمت و تدبیری که ممکن باشد بکند که لشکر ایران به مُلک خود مراجعت نماید.

پس تمام انگریزانی که در ایران به خدمت و چاکری مشغول بودند حکم شد که از ایران بیرون شوند. معذلک در این بین، محاصره هرات روز بروز سخت‌تر می‌شد و در روز ۲۱ ماه اپریل کونت سیمانیک همه جا کالسکه خود را رانده از طهران وارد لشکرگاه ایرانیان شد، و آغاز راهنمایی و دلالت کرد لشکر ایران را در محاصره هرات. زور و استیلائی روسیان از حد افزون گشت و هر دم و فرصتی را غنیمت می‌شمردند که پهلو و صدمه بزنند به انگلیش. چنانچه یکی از رسولان مستر مک‌نیل را در ماه اکتوبر ماضی ایرانیان گرفتار کردند و آزار و اذیت رسانیدند و به اصلاح این امور کسی التفات نکرد و لهذا مک‌نیل در ۷ ماه جون از لشکرگاه ایرانیان روان شد.

در این بین محاصره هرات به کمال سختی و شدت پیش می‌رفت به راهنمایی افسران روسی، و قریب به آن رسید در روز ۲۳ جون که شهر مذکور مفتوح شود، ولیکن رشادت پاتینگر کار خود را کرد و هرات سلامت ماند.

در همین بین‌ها بود که حکومت هندوستان ۳۸۷ سپاهی را روانه کردند در خلیج فارس و خرک را گرفتند. از آنطرف مستر مک‌نیل، کرنال استدرت را به لشکرگاه محمداشاه فرستاد و پیام داد که اگر دست از هرات بر نمی‌درای کار به جای نازک خواهد رسید. این اندک حرکت و نامه و پیام و تخویف از طرف انگلیش تأثیری نمود و آن شاه جنگجو خائف گشت که مبادا مجدداً سپاهیان انگلیش به خلیج فارس قدم گذارند. و به هر حال در روز ۹ سپمبر لشکر ایران، هرات را وا گذاشته به خانه‌های خود مراجعت کردند (هزار افسوس که مردم مُلک ما هر چه دارند زبان است، ولی زیر دُم همه نست است).

پاتینگر می‌گفت اگر آن لشکر را ایرانیان بدرستی راهنمایی کرده بودند در بیست و چهار ساعت از ورود محمداشاه، هرات گرفته می‌شد. سیمانیک مبلغ گزافی پیش داد و وعده نمود به ایرانیان که اگر هرات را گرفتند، زری که بایستی به روسیان بدهند معاف خواهد بود. ولیکن روسیان تدابیر خود را منحصر نساختند به هرات، بلکه حاکم ارن برگ یکی از ملازمان خود کپتان ویکوویچ را فرستاد که حيله اندیشد و فتنه برپا کند در مخالفت انگلیش در قندهار و کابل.

غرض این جنگ به آخر کشید (در این بین‌ها واقعات بسیاری رخ داده است که لزومی ندارد درج آنها در این کتابچه). یک فقره کوچکی در تاریخ مرخم است که بد نیست درج آن در اینجا:

روسیان حالت مضمحل تباه ایرانیان را دیده، دستی انداختند بر جزیره‌ای در کنار کسپیا قریب به آسترآباد

و موسوم به اشوارادا. به هر حال بهانه کردند و این جزیره را هم گرفتند.

مرخم موّخ، شرح واقعات هرات را از زمانی که که میرزا آقاخان صدراعظم شد می نویسد و در خصال مشارالیه می گوید که بسیار هشیار و چالاک و توانا بود، ولی محیل و منافق بود و متملق - پس می نویسد: «به مجردی که صدراعظم وزیر شده مجدداً خیال حکومت ایران مشغول گشت به گرفتن هرات. در سال ۱۸۴۴ یار محمدخان کامران را [به] قتل رسانید و سران و شاهزادگان سدوزائی را از ملک بدر کرد و خود والی هرات گشت. از آن زمان مشارالیه تبعیت می کرد از حکومت ایران و به همین نهج حکومت می راند بر ملک مغضوب خود تا حین مرگش که واقع شد در ۸ جنوری سال ۱۸۵۱ آنگاه پسرش سیدمحمدخان بجایش نشست. این والی جدید در اطاعت و حمایت ایران بود و چند کس از بزرگان هراتی را هم گرفته به مشهد فرستاد. ولیکن در واقع دست نشاندۀ ایران شد و آنگاه ایرانیان پی فرصت شدند که بکلی دست بیندازند بخود هرات و این فرصت عاقبت به دست آمد هنگامی که کهن دل خان سردار قبیله برگزائی از قندهار حرکت کرد بجانب فراه، به بهانه مدافعه این مرد عباس قلیخان از مشهد روانه هرات شد و در اپریل سال ۱۸۵۲ قلعه هرات بدون مقاومت بگرفت و جمعیت سیاهی در غوریان بگذاشت. پس از سامخان به مدد او فرستاده شد، ولی در اندک زمانی باز پس خواندند او را.

به هر حال نوبت بهانه انگریزان در رسید و کرنال شیل باب گفتگو و معاوضه را با صدراعظم کشور بلکه اندکی تشر هم به او زد و این حرکت اخیر اثر خود را بخشید و نتیجه آن این شد که در روز ۲۵ جنوری سال ۱۸۵۳ عیسوی معاهده‌ای شد در میان ایران و انگلند بدین موجب که ایران گاهی لشکر به هرات نفرستند و به هیچ وجهه در امور هرات مداخلت ننماید و موقوف سازد سکه و خطبه را در آن ملک، و گاهی وکیل را در آنجا نگذارد و تمام خوانین هراتی را که در طهران یا مشهد بودند مانند قیدی، رها کند. به این سان چندی را ایرانیان باب دعوی خود را بر هرات مسدود ساختند.

در سال ۱۸۵۵ به یکبار تغییرری در اوضاع حکومت هرات بهم رسید که نتایج عظیمه از آن زایش کرد. محمد یوسف یکی از شاهزاده‌گان سدوزائی که نبرۀ حاجی فیروز والی نخستین هرات بود و بسیار محترم بود در هرات در قتل کامران در سال ۱۸۳۴ مجبورگشت که به ایران گریز و پناه به ایرانیان برد از خصومت یار محمدخان. چند سالی در مشهد اقامت نمود و در اکتوبر ۱۸۵۱ افسر یک فوج سوار بی نظام گشت در سرجام در حدود هرات به امر شاهزاده مراد میرزا حاکم خراسان. در سال مذکور این شاهزاده را چند کس از هراتیان که از بد فعلی سید محمد ناراضی بودند، به هرات طلب داشتند و لیکن در آن زمان اسباب فراهم نبود که مشارالیه برود.

در سال ۱۸۵۵ باز او را طلبیدند مردم هرات، و مشارالیه به هرات رفته، سیدمحمد را به قتل رسانید. چنین معلوم می شود که ایرانیان این امر را پسندیدند از محمدیوسف، زیرا که تصور کردند که مشارالیه به جهت اراده خودشان بسیار خوب سببی بود.

پادشاه جوان ایران مانند پدرش، سراپا خیال و تدبیر بود که به طرف افغانستان رخ آرد و ملک خود را از آن طرف وسیع سازد و در این اراده صدراعظم هم به تملق و چاپلوسی خود او را ترغیب می داد. بالجمله

فوراً بهانه انگیزته شد برای گرفتن هرات.

کهن دل خان والی قندهار در ایام خریف سال ۱۸۵۵ بمرد و در ماه اکتوبر برادرش دوست محمدخان امیرکابل روانه قندهار گشت و آنجا را ضمیمه ملک خود ساخت. پسران و پسران کبردار هن دل خان که شاکی بودند به طهران گریختند و حکومت ایران ظاهر کرد که دوست محمدخان اراده گرفتن هرات را داشت و او را وعید دادند از طرف خراسان. به هر حال سلطان مراد میرزا در ماه مارچ سال ۱۸۵۶ حمله بر هرات برد.

اکنون انگریزان بهانه یافتند و مستر مری قونسل ایشان اظهار کرد که آن کار موجب شکست معاهده ایشان می شد. ولیکن مورخ ما می نویسد که صدراعظم به هیچ وجه من الوجوه گوش فرا نداشت به دعوی بر حق مستر مری، و تا توانست سعی کرد در رنجاندن خاطر قونسل انگلیش. هر گونه آزار و اذیتی که این حکومت نیم وحشی (یعنی ایران) توانست روا داشت به قونسل انگلیش، و اشخاصی که در حمایت دولت انگلیش بودند مقید داشت. و بالجمله مستر مری لوای خود را فرو نشانید در ماه دسمبر ۱۸۵۵ و به بغداد مراجعت کرد.

اهل مُلک ما حالا باید بخوبی متوجه بشوند از ابتدا تا انتهای فقراتی را که ما بعد از این می نویسیم. مختصر شهر هرات بدست ایرانیان در افتاد و شاه ایران هرات را جزئی از مُلک خود شمرد ولیکن انگلند نتوانست بر خود هموار کند و شاه ایران را بخود واگذارد که چنان جای اهمّ عظیمی را که کلید هندوستان است در وسط ایشیا [آسیا] در قبضه خود نگاه دارد.

در غره ماه نومبر ۱۸۵۶ گورنر جنرال هند اعلان جنگ داد و با ایران که معاهده خود را شکسته بود و هرات را به قبضه آورده بود (افسوس که در این وقت تاریخی از تواریخ این زمان ایران مثل ناسخ التّواریخ و روضه الصّغای ناصری و از این قبیل تواریخ در دست ما نیست که ببینم آنها چه می نویسند در این خصوص، زیرا که آنچه ما می نویسیم از تاریخ انگریزی است) سپاهی فرستاده شد به خلیج فارس و جزیره خارک در ۴ دسمبر ۱۸۵۶ بدون مقاومت به چنگ انگریزان در افتاد.

در روز ۷ در ساحل جلیله قریب شهر ابوشهر نزول نمود. لشکر انگلیش در این شهر، در روز ۹ به دو ساعت جنگ مسخر گشت. ایرانیان به شهر بوشهر رفتند و چون لشکر انگلیش قریب به یک هزار گز مانده به شهر مذکور رسیدند. حاکم بوشهر علم خود را به زیر آورد و تسلیم نمود.

ولیکن در این بین چهار ساعت از جهازات جنگی انگلیش گلوله به بوشهر بارید و ۵۹ توپ و ۳۰۰ تفنگ (مستک) و اسباب آتشخانه سرب و باروت بسیاری هم به دست سپاه انگلیش در افتاد. (العهدۀ علی الراوی اگر در ناسخ التّواریخ ملاحظه شود صدق و کذب این فقره معلوم می شود).

در روز ۲۷ ماه جنوری ۱۸۵۷ جنرال اوترام به بوشهر رسید و امارت لشکر انگلیش به او مفوض شد. شجاع الملک براز چون را که ۳۶ میل مسافت است از بوشهر، لشکرگاه خود ساخت و ۵۰۰۰ پیاده و ۸۰۰ سوار و ۱۸ توپ با خود داشت. در روز ۳ فبروری از بوشهر بیرون شد که شجاع الملک را از جای خود براند، و همراه برد ۴۱۹ سوار هندی و ۲۰۲۲ پیاده هندی و ۲۲۱۲ پیاده انگلیش و ۱۸ توپ.

پس از آنکه ۴۶ میل را در ۴۱ ساعت طی نموده با آنکه شب تیره و تار، و باد و طوفان بود علی الصبح به آن مقام رسید، ولیکن بیشه را از شیر خالی دید، مگر بکلی خالی نبود بلکه تمام اسباب و لوازم جنگ خود را ایرانیان رها کرده، رفته بودند. اوترام بیوشهر مراجعت کرد در روز ۷. ولیکن ایرانیان او را تعاقب کردند و در روز ۸ ظاهر شدند و ۷۰۰۰ مرد جنگی صف کشیدند دردهی که معروف است به خوشاب. چه درد سر دهم. در ساعت ۱۰ صبح (یعنی دو ساعت بظهر مانده) بکلی باد ایرانیان خالی شد و ۷۰۰ مرد از ایشان برخاک افتاد، و دو توپ هم از کفشان بشد. این جنرال مذکور پس از این فتح روانه محمره شد. در محمره ایرانیان ۱۳۰۰۰ مرد داشتند و ۳۰ توپ و سپاه سالار ایشان خانلر میرزا بود. اوترام در روز ۱۸ مارچ از بوشهر روان شد مع ۳۹۲ سوار و ۱۵۳۴ پیاده انگلیش و ۲۳۸۵ پیاده هندی و ۳۴۲ توپچی با ۱۲ توپ و چهار جهاز جنگی در روز ۲۶ توپها از جهازات دهن به آتش فشانی و گلوله‌ریزی گشودند و لشکریان نازل خاک محمره شدند و به جانب لشکرگاه ایرانیان روان گشتند.

"but the Kajar Prince exhibited the most disgraceful Cowardice, and fled precipitately without striking a blow, leaving tents, baggage, stores, and sixteen guns behind him."

ولیکن آن شاهزاده قجر غایت بُزدلی را به شرمساری تمام ظاهر ساخت و به کمال شتابزدگی بگریخت بدون آنکه دستی از پا خطا کند تمام اسباب و سلاح جنگ خود را مع شانزده ارايه توپ وا گذاشت، و جان خود را سلامت برد (چشم ما ایرانیان روشن).

به هر حال بنده نمی‌خواهم تاریخ بنویسم. در روز ۳ ماه مارچ ۱۸۵۷ به یکبار گفتگوی مصالحه در میان آمده، در میان لاردکولی و فرخ‌خان در شهر پاریس و دستخط شد و جنگ به صلح مبدل گشت. در این معاهده شاه ایران متعهد شد که لشکر خود را از هرات بیرون برد و بکلی دعوی خود را از آن سرزمین (تا قیامت) موقوف و باطل سازد و گاهی مُطالبه اطاعت از اهل آن مُلک و دعوی سکه و خطبه نکند از افسران آنجا، و ابداً در امور داخله افغانستان مداخلت ننماید و امضا و قبول دارد استقلال یعنی عدم بستگی هرات را به ملک ایران. تمام اُسرای هرات را فوراً رها سازد و بدون آنکه زری طلب کند در عوض.

قونسل انگلیش را به کمال حرمت و عذرخواهی داخل طهران کنند، به جهت رفتار بد شاه و وزیر او نسبت به مشارالیه فقره‌ای بخصوص نوشته است در آن عهدنامه در این خصوص سابق‌الذکر که مضمون آن این است.

صدراعظم باید خطی بنویسد به نام شاه و بفرستد به مستر مری، و کمال عذرخواهی را بکند از هرگونه آزار و رنج خاطری که به مشارالیه رسیده بود و خود شاه نیز باید چند کلمه به قلم خود بنویسد به عذرخواهی، و مضمون این خط باید مشتهر و چاپ شود در طهران.

چون مستر مری وارد طهران می‌شود صدراعظم باید به کمال تجمل و جاه و آب استقبال کند از مستمری و دوستی قدیم را جدید سازد با مشارالیه. و صدراعظم باید روز دیگر ظهر ملاقات کند مری را و مری روز بعد از آن (زر و سیم) باید بازدید کند از صدراعظم قبل از ظهر.

در فقره این معاهده شرط این است که دولت انگلیش را حقی نباشد که حمایت کند از هیچکس از رعیت ایران اگر به خط مستقیم در چاکری سفارت انگلیش نباشد، مشروط بر اینکه هیچ دولت خارجه دیگری را نیز چنین حقی نباشد.

اما ایران

چون اراده ما این است که یک نظر ثانوی ای کنیم از این باب، در باب سیم این کتابچه و صحت و سقم تمام این معاملات را به طور تحقیق و انصاف بیان سازیم. لهذا جهات تنازع آن دو دولت خارجه را با ایران که در واقع قصورها و خلاف‌های ایران بود، نسبت به آن دو دولت و بزعم آن دو دولت مختصر می‌نویسیم.

قصور ایرانیان و اسباب بهانه روسیان:

(۱) اینکه آقا محمدخان چون داخل تفلیس شد، جمعی از نصارا را از تیغ درگذرانید.

قصور ایرانیان و اسباب بهانه انگریزان:

(۱) اینکه ایرانیان سبقت گرفتند در جنگ با روسیان، (۲) اینکه افسران روسی را به همراه بر گرفته بجنگ هرات رفتند مره اول، (۳) اینکه انگریزان به زور و در واقع بی سبب معاهده‌ای کردند با ایرانیان در سال ۱۸۵۳ و ایرانیان را برآن داشتند که در آن معاهده متعهد شوند که به هرات نروند. پس چون در سال ۱۸۵۷ ایرانیان به هرات رفتند بهانه شکست آن معاهده شد و انگریزان لشکر به ایران فرستادند، و به قول و زعم ایشان در این وقت ایرانیان نقض عهد کردند.

ما بر سر هر یک از این جرایم شرحی خواهیم نوشت در باب سیم این رساله.

در خاتمه این باب، ما می‌نویسیم فقره‌ای را که مرخم مورخ در خاتمه مقدمه تاریخ خود نوشته:

"It remains to be seen whether the Kingdom of Persia will retain her independence by embracing a close alliance with England her true friend in peace, and generous foe in war, or whether she will succumb to the intrigues of her aggressive neighbour, who has always proved a bad friend, and an ungenerous enemy; eventually falling under the grinding yoke of the Northern Akhiman."

یعنی «باید دید که آیا ملک ایران آزادی و استقلال خود را به حال خود نگاه می‌دارد یا دوستی و یک‌جهتی مستحکمی با دولت انگلیش که رفیق و دوست واقعی آن است، در زمان صلح و دشمن با مرّوت آن است در زمان جنگ، یا اینکه منکوب و مغلوب تداویر و فتن همسایه خونخوار خود می‌شود که همواره ظاهر ساخت که دوست بد و دشمن بی مرّوتی بود آن را و بالاخره در زیر قلاوه اهریمن شمالی پایمال خواهد شد».

باب سیم

در تحقیق و ملاحظه ثانوی باب دویم

در این باب ما می‌خواهیم تحقیق و ملاحظه کنیم که آنچه در باب ماسبق نوشتیم چگونه بود و حق به طرف که بود و ظالم که و مظلوم که بود، که مقصّر و که بیگناه بود و پس از این همه رأی ما چیست، آینده چگونه باید باشد احوال ایران و اکنون که واقع شده است در وسط دو دولت قوی سخت بازو، تکلیف آن چیست.

چنانچه در باب اول نوشتیم که تنازع اهل عالم را ابداً سببی در کار نیست و در واقع غالباً اگر سبب و جهتی هم بوده است به ظاهر بسیار جزئی بوده ولیکن خصومت و عداوت و حقد و حسد آن را بکلی ساخته و مدعیان یا مخاصمین آن را عظمتی داده‌اند.

هیچ شکی نیست که به موجب آنچه بالفعل بر ما ظاهر است و از این بیشتر نمی دانیم، از ابتدا روسیان بی سبب بر ایران تاخت آورد و تا آخر که یک بخش عظیم آباد زرخیز ایران را گرفتند، فعل آنها هم برخلاف و هم محض ظلم و تعدی بود.

اگر وقتی از اوقات فی‌المثل قتل ملت دیگری (مثل نصارا فرضاً) که رعیت قومی‌اند در مذهب دیگر و حکومت، آنها را کشته باشد یا بکشد، موجب آن شود که قوم دیگری از خارج ملک آمده، بازخواست نماید و تلافی کند و آن سرزمین را بگیرد و به هیچ‌وجه این سببی نخواهد بود. فقط این یک بهانه‌ای است و این بهانه غالباً آن قوم را بدست است که زور و استیلا دارد و این بهانه را می‌توان جست، فقط برای آن قوم که ضعیف و حقیر است و بس.

روسیان در بی‌انصافی و در ظلم کردن و تعصب مذهبی از ایرانیان و از مسلمانان کمتر و بهتر نبوده‌اند و نیستند بلکه یکسان بوده‌اند و امروز هم یکسان‌اند؛ زیرا که دو سال قبل از این جمعی از یهود را در مُلکشان به قتل رسانیدند و با کمال ظلم و بی‌انصافی با آنها عمل نموده‌اند و در دیگر جاها هم ما می‌دانیم که به مسلمانان ظلم کرده و قتل عام نموده‌اند. در این صورت روسیان را حقی نبوده است که این را بهانه کرده و بخشی از ایران را بگیرند بلکه هیچ قوم دیگر را چنین حقی نیست، اگر در میان خودشان نیز اینگونه اعمال جاری باشد.

علاوه بر این اگر فی‌المثل امروز صدهزار مسلمان یا یهود بلکه عیسوی را هم روسیان با قوم دیگری بکشند از چند حال بیرون نیست:

- (۱) یا آن که سایر دول همه خاموش می‌مانند مطلقاً.
- (۲) یا آن که اگر مسلمان و یهود بقتل رسند، یحتمل همه خاموش می‌مانند و اگر نصارا به قتل رسند شاید یکی یا دو قوم یا زیادتر از اقوام به کین برخیزند.
- (۳) یا آن که خواه مسلمان و یهود و خواه نصارا کشته شوند مگر چون دیگر اقوام خیال کنند که روس دولتی است قوی و فرداً فرداً با او جنگیدن مناسب نیست یا به طور اجتماع هم اگر بجنگند زر بسیاری خرج می‌شود و مرد بسیاری کشته می‌گردد.
- (۴) یا آنکه شاید یکی از سایر دول که بیشتر از سایرین خصومت دارد با روس، زبان تعرض بگشاید و یکی دو دولت دیگر را با خود مع‌سازد که جنگی کنند و اقلأً پهلوی به روس بزنند.
- (۵) یا اینکه همه دول را بهانه خوبی در دست باشد و حمیت و انسانیت را به ظاهر تمسک خود قرار دهند که روسی را از میان بردارند.

پس به هر طریق همواره واقعات و تغییر و تبدیل حالات ملاحظه می‌شود و همواره خصومت و عداوت مایه است و همواره بهانه پیدا می‌شود. و همه را فایده‌ای در مدنظر است و بالاخره تا قیامت حالت خلق عالم یکسان است.

در این وقت سخن ما بر این نیست که کدام قوم یا کدام قبیله فرقه‌ای یا کدام فردی از افراد انسانی را انصاف و مروّت هست یا نیست و کدام را انصاف و مروّت بیشتر یا کمتر است از دیگری یا از دیگران،

بلکه سخن ما بر این است که تنازع و گفتگو و جنگ و جدال و خصومت از میان بنی آدم معدوم نمی‌شود و بالضرورة بهانه‌ای هست هر کسی را و بالضرورة غایت آن فایده خود و نقصان دیگری است. در این صورت‌ها روسیان یک بخش ایران را گرفتند بناحق و ظلم و جفا.

[بازگشت به مناسبات ایران و انگلیس]

چون از بیان معاملات روس و ایران فراغت حاصل شد اینک ما بیان می‌کنیم شرح معاملات انگلند و ایران را، و از آنجا که بنای کار ما بر تحقیق و ملاحظه احوال این سه دولت است و رفتار و کردار و معاملات ایشان را به نسبت یکدیگر و نیز بر عدم غرض و طرفداری و بر نوشتن از روی انصاف و حقیقت لهذا شروع می‌کنیم در شرح حال انگلیش و ایران از ابتدای سرو کار این دو دولت مذکوره با هم. از ابتدای آشنائی این دو دولت تاکنون، در واقع در دو مقام است معامله اهم این دو دولت، و ما نیز می‌خواهیم بر سر این دو مقام گفتگو کنیم و تحقیق نمائیم و حق را ظاهر سازیم:

۱. در شکستن انگلیش عهد و پیمان خود را در جنگ ایران و روس و باطل ساختن ایشان شروط ۴ و ۶ معاهده طهران را.

۲. در شکستن انگلیش عهد و پیمان خود را در جنگ ایران و هرات و باطل ساختن ایشان شرط ۹ معاهده طهران را.

و در هر دو مقام نوشتجات خود آن طایفه و نویسندگان خودشان را تمسک قرار داده‌ایم و اقرار و اعتراف خودشان را دست آویز ساخته ایم.

اما مقام اول

هیچ ضرورتی ندارد که ما بر سر این فقره یا در این مقام اطناب دهیم، زیرا که بعضی از صاحبان انصاف در میان خودشان جواب خود را داده‌اند، و ابدأ جای معذرتی نیست (ملاحظه کن در صفحات ۳۱ و ۳۲ و ۳۳).

اما مقام دویم

اولاً باید دانست که هر چند سرجان ملکم معاهده نموده بود با انگلیش به نحوی که در صفحه ۲۳ نوشتیم، دولت انگلیش معاهده‌ای نیز نمود با شاه شجاع در سال ۱۸۰۸ عیسوی و مشارالیه متعهد شد که اگر فرنیسیان یا ایرانیان به هند حمله آرند، با آنها بجنگد و نگذارد پیش آیند. در این فقره اختلافی یعنی خلافی بنظر من می‌آید ولیکن در پی تحقیق آن نیستیم. تا هنگامی که کتب متعدده بزرگی در دست نباشد و بخوبی از کارهای ایران و بخصوص از کارهای پیچ در پیچ انگلیش آگهی بهم نرسد، چنانچه باید و شاید مقصود و بعمل نمی‌آید. همین قدر هست که چون خود انگریزان نوشته‌اند (یعنی مرخم مورخ نوشته، ملاحظه کن در صفحه ۳۳) کامران خلاف عظیم کرد، و عهد و پیمان خود را با عباس میرزا شکست و ایرانیان بحق و

به موجب رسم جهان و دیگر طوایف عالم، بهرات حمله آوردند و انگلیش به موجب نوشتجات و اعتراف خودشان شرط ۹ معاهده طهران را نیز شکستند.

پس معاهده دیگری کردند در سال ۱۸۵۳ یکی بر خلاف و ضد معاهدات پیش و ایرانیان را متعهد ساختند که گاهی به هرات حمله نبرند و به هیچوجه مداخلت نداشته باشند در هرات. پس مره دویم که دوست محمدخان اراده کرد هرات را بگیرد و ایرانیان به منوال روسیان و انگریزان، بهانه جستند و به هرات تاختند، باز انگریزان بهانه دیگری جستند و ایرانیان را راندند و معاهده دیگری نمودند.

بالجمله چنانچه در باب اول و جاهای دیگر هم نوشتیم، تمام عالم و افراد اولاد آدم به بهانه‌ای با یکدیگر در تنازعاند روس و انگلند و ایران نیز همه به بهانه‌ای بوده و هست و خواهد بود ولی ما را کاری به همه خلق عالم نیست بلکه کار با این سه قوم است و از انصاف نمی‌توان گذشت که بحسب ظاهر اگر روسیان به دشمنی خلاف کردند با ایرانیان انگلیش به دوستی خلاف کردند (به زعم خودشان که می‌گویند ما دوستیم) و این خلافهائی که انگلند کرد با ایران فقط به خصومت روس بود، ولی به خصومت یکی خلاف کرد و با دیگری در حقیقت ایرانیان را هیچ قصوری نبود جز آنکه احمق بودند، و از علم مُلک‌رانی ناواقف و ضعیف هم بودند و به همین سبب بود که از هر طرفی لطمه می‌خوردند و هنوز هم می‌خورند.

اگر ایران دولتی بود قوی و از علم مُلک‌رانی هم آگه بود و به حرف حساب می‌توانست با انگلند بجنگند و گنجایش بسیار هم داشت، ولی افسوس که هیچیک از این دو خصال در وجود ایران نبود.

در این ضمن ما می‌خواهیم بر قوم انگلیش ظاهر سازیم که هر چند روسیان قومی هستند که یک بخش عظیم ایران را گرفتند و دشمن ایران بودند و ایرانیان را از ایشان کراهیت بسیاراست، مگر با وجود این‌ها، چندان که کراهیت دارند از قوم انگلیش و عداوت دارند با این قوم (که خود را دوست ایرانیان می‌دانند) از روسیان کراهیت و به آنها عداوت ندارند، و یحتمل که عمده بسبب عهدشکنی قوم انگلیش باشد و ایرانیان چنان دانسته باشند که ابداً بر قول و قرار و عهد و پیمان این قوم اعتمادی نیست و در چندین مقام خلاف دوستی کردند. ولیکن ما از طرف انگلیش عذرخواهی می‌کنیم که ملک ایران همواره باید بخردمندی حرکت کند و از دشمن خود غافل نباشد و بر دوست خود نیز بکلی اعتماد نکند.

ولیکن این عذرخواهی که ما کردیم از طرف انگلیش نصیحتی هم هست بر ایرانیان و اهل ملک خودمان را که آنها نیز باید غافل از دشمن نباشند و تکیه بر دوست نکنند و از آن طرف دشمن و دوست را هم بخوبی بشناسند و با یکی مدارا کنند و با دیگری مروّت روا دارند. شکی نیست که آنچه بر سر ایرانیان آمد از دشمن و دوست، به سبب حماقت و نادانی خودشان بود و از عدم آگهی خودشان به علم مُلک رانی. با همه ضعف و نقاحتشان اگر ایرانیان علم مُلک رانی داشتند و خوانده بودند و طریق آن را می‌دانستند گاهی دچار این دشمنان خونخوار و دوستان عهدشکن نمی‌شدند و به همین عدم دانش و بیخبری از علم حکومت بود که دشمن و دوست ایشان بهانه‌های خود را صورت واقعیت دادند و خود را محق دانستند که به آنها خلاف کنند و اگر امروز هم کسی بخواهد بر آنها ایرادی گیرد بدانشی که آنها راست، آن خلاف را رد خواهند نمود، و

آن ایراد را جواب خواهند گفت، و باز خود را محق ظاهر خواهند ساخت و بهیچوجه افعال و اعمال خود را خلاف و نقض عهد نمی‌دانند و به لباس حقیقت در می‌آورند آنها را. آنچه شد شد و آنچه گذشت گذشت، ولی از این زمان ایرانیان را باید بر وفق عقل و دانش حرکت کنند و برای زمان مستقبل مُلک خود و خلق خود تدابیر نیک اندیشند. هنوز روسیان دشمن خونخوار ایشان‌اند و انگلیش دوستان عهدشکن مع‌ذالک به تدبیر باید کارها صورت گیرد.

رأی ما بر دو قسم است:

اول آن است که ایرانیان را باید با هر قومی که سر و کار و معامله دارند بکمال انضباط و استحکام به آنها معاهده و بند و بست کنند، و با هر که قوی‌تر است از سایرین در سازند و به موجب قانون (نشنل لا) که در میان مردم یورپ جاری است، عمل نمایند و بکلی دم از استقلال بزنند بحرف حساب، و اگر حرف حسابی ایشان در مقابل دشمنان قوی بازد. پیش نرود و اثری نبخشد رجوع به سایر دول نمایند و نگذارند که حقشان ضایع و پایمال گردد. مثلاً به مردانگی و جرأت تمام بگویند به روسیان، و هر قوم دیگری که ما نیز چون شما دولتی هستیم و مستقل، ما تابع شما نیستیم ما باید ملک خود را حفاظت کنیم همچنان که شما می‌کنید. ما باید وجبی از زمین خود را مفت و بیجا به شما وانگذارم همچنان که شما زمین خود را به ما وا نمی‌گذارید. ما خود عاقلم و در امور مُلک‌رانی خود ناصح و راهنما نمی‌خواهیم. ما را با کسی جنگ نیست و نمی‌خواهیم کسی با ما بجنگد. ما نمی‌خواهیم تجارت خود را افزایش دهیم همچنان که شما تجارت خود را افزایش می‌دهید. ما می‌خواهیم رعیت ما آزاد باشند همچنان که رعیت شما آزاداند. ما می‌خواهیم قانون در ملک ما جاری باشد همچنان که قانون در ملک شما جاری است. ما می‌خواهیم با شما سلوک کنیم به هر نحوی که شما با ما سلوک می‌کنید. ما مختاریم که با هر که و هر قوم که بخواهیم دوستی کنیم و تابع دیگری نیستیم.

ولیکن وقتی که چنین گفتند چنین هم باید بکنند و چون این شروط را کردند اگر دشمنان ایشان قدم در میدان گذاشتند و زیادتی کردند، چنان بثبات قدم و جرأت با ایشان پیش آیند که یا ایران برود یا دشمن را در ملک خود راه ندهند. باید یکی از اصول مذهب ایرانیان امروز باشد این که هر قومی از نصارا که بخواهد به ملک آنها تاخت آرد و به آنها زیادتی و بزرگی کند و حقوق و آزادی آنها را پایمال سازد، مرد و زن و پسر و دختر کمر بر بندند که یا تماماً کشته شوند و ملکشان بی‌خلقی بدست آن خصم افتد، یا آنکه نگذارند آن خصم یک قدم پیش‌گذارد در ملکشان و سر موئی حقوق ایشان را پایمال سازد. ولیکن چنانچه باید به تدبیر و خردمندی با دیگران نیز درسازند و فایده خود را در دوستی هر که ببینند با او موافقت و مرافقت کنند.

امروز اگر از ما پرسند که ایران باید کدام یک از این دو قوم روسی یا انگلیش را اختیار کند برای دوستی و موافقت با خود، رأی ما این است که امروز با انگلیش و امروز بسیار روز نیک و مبارکی است که ایرانیان با انگلیش دوستی کنند؛ چرا که باید دانست که روسیان چیزی از ایران را نمی‌گیرند یا تمام ایران را

نمی‌خواهند و نمی‌گیرند جزء آنکه به دشمنی انگلیش، و فایده خود را در گرفتن بخشی یا تمام ایران فقط در این بینند که طریق آمدن آنها به هند آسانتر و نزدیکتر شود. و انگلیش نمی‌خواهند عهد و پیمان خود را با ایرانیان بشکنند جز به مخالفت و خصومت با روسیان، و بواسطه آنکه زور و قوت روسیان را کم کنند و سدی کشند در راه حمله آنها.

اگر چه عقیده اکثری بلکه تمام مردم ایشیا [آسیا] به خصوص مردم ایران و هند این است که زور و قوت روسیان بیش است از انگلیش و مرد جنگی آنها بیش است از اینها ولی عقیده ما این است که انگلیش به زور و مرد، کم از روسیان نیستند و به عقل و تدبیر و زر و اسباب جنگ بیش استند از آن قوم. اگر جنگی در میان این دو قوم بشود، فقط کسی را که نقصان می‌رسد ایرانیان و افغانان را خواهد بود. ما مکرر گفته و نوشته‌ایم که روسیان قدم در هند نخواهند گذاشت و انگلیش از هند بیرون نخواهند شد بدون آنکه پنج صد کرور زر و یک میلیون خلق پایمال نشوند، و این همه نقصان ایران و افغانستان و هند خواهد بود.

در این صورت دوستی و رفاقت ایران و انگلند در اینوقت بسیار بجا و به موقع است و هر دو قوم را فایده بسیار است در این، و از این دوستی و اتحاد.

مگر دوستی و اتحاد این دو دولت از جمله محالات و غیره ممکنات می‌نمایند، زیرا که ایرانیان نادان استند و از علم تمدن و مملکتی آگهی ندارند و بخوبی دوست و دشمن را از یکدیگر تمیز نمی‌آرند و به خوبی نمی‌دانند که در هر زمانی و به اقتضای هر وقتی چه باید بکنند و با که دوستی نمایند و چگونه عهد و پیمان کنند.

از آنطرف قوام انگلیش بی‌نهایت دانا و مدبر استند و همواره به مقتضای حالت وقت و به موجب تغییر و تلّون زمان حرکت می‌کنند و هیچ باکی ندارند که اگر فایده خود را در آن بینند عهد و پیمان خود را بشکنند.

و در این صورت یحتمل انگلیش را اعتمادی بر ایرانی نباشد و ایرانی را اعتمادی بر انگلیش، و بالفعل ایرانیان را اعتمادی بر انگلیش نمانده است بواسطه شکستن عهد و پیمان زمان ماضی‌شان که در کتب خودشان نوشته و خود مقصر نیستند، ولیکن هرگاه کسی بخواهد این دو قوم را با یکدیگر دوست یک جهت و رفیق شفیق قرار دهد باید شخصی باشد بی‌نهایت خردمند و چنان این هر دو طایفه را خاطر جمعی دهد و چنان معاهده در میان این دو کند که صدها بلکه هزارها سال برقرار ماند، و هیچ یک را مجال خلاف و نقض آن معاهده و آن دوستی نباشد و نماند.

انگلیش را سپاهی لازم است در حدود شمال و مغرب افغانستان و حدود شمالی ایران که با آن آب و هوا سرزمین‌ها آشنائی داشته باشند، و به حسب جثه و طاقت مزیت داشته باشد بر سپاه هندوستانی ایشان. ایرانیان را افسران خوب و زر و سلاح جنگ و ریلوی و تجارت لازم و در کار است در این صورت به نزد رأی من، اگر چهل یا پنجاه هزار مرد و ایرانی از قبیل مردم خراسان و آذربایجان و بعضی ایلات و صحرائشینان در تحت حکومت و تربیت افسران انگلیش باشند و بکلی قواعد و قوانین لشکری انگلیش

را بیاموزند، و در تحت قوانین و قواعد لشکری انگلیش باشند، و تمام سلاح و آتشخانه و مایلمز ایشان انگریزی باشد، و در چهار یا پنج جا از حدود شمال و مغربی افغانستان و حدود شمالی ایران اقامت کنند، بی‌نهایت مفید باشد تاخت روسیان را چه به ملک هند و چه به ملک ایران. مثلاً قشونی باید در هرات و قشونی باید در سرخس و قشونی باید در استرآباد و قشونی باید در مازندران و قشونی باید در گیلان و قشونی باید در آذربایجان و از هندوستان باید ریلوی همه جا کشیده باشد به هرات و سرخس و استرآباد و مازندران و گیلان تا آذربایجان.

ولیکن قبل از آن که این کارها بشود و معاهده سخت مستحکمی باید بشود و مشتمل بر صدها شرط و ضابطه استوار بر وفق عقل و از روی دانش. این عهد و پیمان را باید بکنند این قوم به نحوی که تمام خلق هر دو ملک راضی شوند و بر شرایط آن همه آگه باشند و امضا دارند، و به قسمی بشود که ابداً هیچیک از این دو قوم را گاهی بهانه‌ای بدست نیفتد برای شکست آن (یعنی برای تمام آن یا چند فقره آن یا حتی یک فقره آن). و این معاهده باید هر دو قدم مذکوره را در تمام امور معهوده مشروطه آن یکسان و مساوی و برابر دارد، و ابداً و سرموئی یکی را بر دیگری بزرگی و استیلا و زور ندهد.

غرض این است که ما صورتی می‌نویسیم بطور اختصار در باب دیگر (باب چهارم این کتابچه) که اگر معاهده‌ای بشود بر یک چنین صورت و وضعی باشد، ولیکن در این معاهده یک شرط را ما بالفعل نمی‌نویسیم و به احدی نمی‌گوئیم تا هنگامی که صورت وجود نگیرد چنین معاهده‌ای، و هرگاه چنین معاهده صورت نگرفت آن شرط مخفی خواهد ماند تا قیامت و ما خواهیم مرد و آن شرط بر کسی معلوم نخواهد شد.

باب چهارم

در معاهده فیما بین دولتین ایران و انگلند

به نام خدای بخشانیده مهربان:

این معاهده است که می‌شود فیما بین دولتین ایران و انگلند به صحیح و دستخط. در این روز ۲۰ ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۵ ماه جون ۱۸۸۴ عیسوی در طهران یا لندن. این معاهده مبنی است بر اتحاد و دوستی و یک جهتی مساواتانه مدامی دولتین بهیتین ایران و انگلند و متضمن بر تمام امور کلیه و جزئیه معاملات ملکیه و تجارتی و رعیتی و حدبندی و غیره و غیره این دو دولت قوی شوکت مذکور و ناسخ تمام معاهدات و شرایط ماضیه و مستعمل بر شرایط مشروحه ذیل:

شرط (۱)

انگلند قبول نمود

شرط (۲)

ایران قبول نمود که چهل هزار (یا پنجاه هزار) از سپاه خود را در تحت حکومت و فرمان افسران انگلیش بگذارد که نظم بدهند و علم جنگ بیاموزند.

این سپاه باید خوانده شود انگل یعنی انگلیش و ایران پرشین ارمی (قشون انگرانی) این سپاه باید در

تمام قوانین لشکر به مانند «مرشل لا» «وپشن» و غیره و هرگونه قانونی مانند لشکر انگلشیه و در تحت همان قوانین انگلشیه باشند.

این سپاه را باید یک سپهسالار جنرال باشد (دههزار در تحت حکم یک جنرال) و نیز دیگر جنرالها و کرنلها و میجرها و کپتان ها که لازم باشند.

در این سپاه کرنال و میجر و کپتان باید انگلیش باشند و از این درجات پائین تر ایرانی باشند. شرط این است که در تغییر و تبدیل قواعد و قوانین این سپاه، سپهسالار (کمندر این چیف) با سردار کل لشکر ایران مشاورت کند و بدون امضای آن کاری نکند.

موجب سپهسالار و جنرال و سایر افسران و تمام این سپاه باید از خزانه حکومت ایران داده شود ولیکن تفنگ و توپ و سایر لوازم و اسباب جنگ را انگلند باید بدهد. ولیکن موجب هیچ یک از افسران این سپاه نباید زیاده از حالت مخارج ایران باشد.

این سپاه باید خاص باشد برای حدودی که از ملک ایران ملحق است به ملک روس. این لشکر در تحت حکومت انگلیش باید باشد تا هر زمانی که حکومت انگلیش دیگر آن را ضرور نداشته باشد و اظهار کند که ضرور ندارد مشروط بر آنکه هر زمانی که دولت انگلیش نخواهد و ضرور نداشته باشد آن سپاه را دولت از آن بدارد و آنچه توپ و تفنگ و اسباب و لوازم دیگر در آن سپاه هست باز نگیرد. هر زمانی که انگلند صلاح وقت را بدانند که جزئی از این سپاه را با تمام این سپاه را به جنگ برد مختار است جز آنکه از حدود ایران یا افغانستان (حتی اگر بخواهد از هندوستان) خارج نباشد. مخارج این سپاه را در جنگ باید انگلند بدهد و اگر در چنین جنگی که این سپاه به اختیار انگلند جنگ می کند کسی کشته یا زخمی بشود، پرورش او یا عیال او باید با انگلند باشد.

شرط (۳)

در صورتی که جنگ بسیار عظیم سختی کشور در میان انگلند و روس یا دیگر دول، ایران متعهد است که به دیگر سپاه خود و انگلند را مدد دهد (اگر ضرورت بهم رسد) و در تحت افسران انگلیش روانه سازد، مشروط است برآنکه مخارج آن سپاه هنگامی که جنگ می کند و پرورش عیال هر که کشته شود و با انگلند باشد.

شرط (۴)

هر زمانی که از طرف روس لشکری به ایران حمله آرد و روس بر سر جنگ باشد با ایران، ایران می تواند که آن سپاه را به جنگ روس فرستد و اگر ضرورتی بهم رسد، انگلند باید مدد دیگر هم به ایران بدهد از سپاه و لوازم جنگی خود.

شرط (۵)

اگر ضرورت باشد که ریلوی کشیده شود و از هندوستان یک لین که برود در هر جایی که سپاه مذکور اقامت دارند به جهت آن که آمد و رفت افسران انگلیش درهند و ایران هم آسان شود و نیز برای سهولت ارسال و مرسول اسباب و لوازم و دیگر امور متعلقه آن سپاه و نقل مکان خود و آن سپاه، آن ریلوی را باید

انگلند بکشد اگر بخواهد و لیکن مخارج آن را ایران بدهد، یعنی به زر ایران کشیده شود و آمدنی و خرج آن هیچ دخلی با انگلند نداشته باشد جز آن که آمدن و رفتن افسران سپاهی که در تخت [ظ: تحت] انگلند است از هند به ایران و از ایران به هند و تمام اسباب و لوازم آن سپاه باید معاف باشد، ولیکن هر افسری یا شخصی دیگری از رعیت انگلند که به ایران برود و از ایران بیاید در آن لین و هر گونه اسباب و لوازمی که سوای اسباب و لوازمی که سوای اسباب و لوازم آن سپاه باشد، باید کرایه بدهند و معاف نباشند. این در صورتی که آن ریلوی از خاک ایران جاری شود و این شرط فقط برای ریلوی است که خاص باشد به ایران.

شرط (۶)

هر ریلوی که ایران بخواهد بکشد و جاری دارد، اگر بتوسط دولت و یا رعیت یا کمپنی انگلیش بکشد زر آن را باید ایران بدهد ولیکن دولت انگلیش باید متعهد باشد که اسباب و لوازم خوب و مناسب فرستاده شود و در آن کار ثقل و خلاف از هیچیک از رعیت یا کمپنی‌های انگلیش نشود.

شرط (۷)

هیچ امری کلی یا جزئی نباید گاهی موجب مخاصمت و شکست عهد و پیمان بشود و در میان این دو دولت انگلند و ایران بلکه تمام گفتگو و تنازع این دو دولت باید به مجلسی رجوع شود و انفصال و اصلاح پذیرد و رفع و دفع گردد. در آن مجلس فقط چهار کس از طرف ایران و چهار کس از طرف انگلند گفتگو کنند و آن منازعت را رفع سازند.

شرط (۸)

در امور شرعیّه و عرفیّه و مقدمات (یعنی لاسوت سیویل و کریمنال) باید به موجب ذیل عمل شود:
(۱) اگر رعیت انگلند خاص انگلیش دهند و باشند، مدعی و مدعی علیه باید همواره دو کس از طرف انگلند و دو کس از طرف ایران حکم باشند. در امور سیویل هر دو باید بموجب قانون ملکی و مذهبی خود عمل کنند و در امور کریمنال بهر موجبی که انگلند قبول کند و یا خود مقرر سازد. جز قتل نفس هیچ گناهی نباید سزای قتل داشته باشد و جز قاتل دیگری را نباید بقتل رسانند و قاتل را حکماً باید به قتل برسانند. و آن که حبس و جرمانه می‌شود باید به موجب قانون انگلیش باشد (جز آنکه قواعد و قوانین انصاف و معدلت نیک در ملک ایران جاری شود که در آن وقت همه در تحت قانون ایران باید باشند). جریان احکام قضا و کردن قید و گرفتن جرمانه باید با افسران ایرانی باشد به موجب دستورالعمل حاکمانی که حکم کرده باشند و قاطی باشند، اگر مسلمان است مجرم، خواه سنی باشد و خواه شیعه، باید بر وفق قانون شرع و عرف ایران حکم آنها بشود. رعیت ایران در ملک انگلیش در امور شرعیّه احکام ایشان باید (اگر شیعه باشند بر وفق قوانین امامیه و اگر سنی باشند بر وفق آیین حنفیه) جاری گردد و بهتر این است که رجوع شود به علمای خودشان یا اینکه علمای آنها اگر موجود باشند ثالث شوند و پس از انفصال و دادن حکم، افسران انگلیش آن حکم را جاری سازند و در امور عرفیه یا کریمنال حکم ایشان باید بر وفق قانون انگلیش باشد.

شرط (۹)

در تمام امور تجارتي و سر و کار و معامله تجار با یکدیگر یا رعیت دولتي با رعیت دولت دیگری و گرفتن خراج از مال التجاره و مدد و یاری نمودن در صحرا و دریا رعیت انگلند در ایران و رعیت دولت ایران در ممالک محروسه انگلیش، باید یکسان و مساوی باشند و یا هر دو به یک طریق عمل شود و انفصال تمام مقدمات و گفتگو و دادن و گرفتن مالیات و غیره و غیره ایشان باید به توسط چند کس باشد که از جانب هر دو دولت مقرر شوند.

شرط (۱۰)

رعیت انگلیش در ایران و رعیت ایران در ممالک محروسه انگلیش، هر یک رعیت ملک خود باید باشد و همچنین زن و فرزند ایشان، جز آنکه در معاهده به قسم دیگری راضی شوند هر دو دولت مثلاً یکی از رعایای دولت ایران اگر بخواهد رعیت انگلیش شود و یا زن او رعیت انگلیش بوده است و بخواهد همیشه رعیت انگلیش باشد یا طفلی که از او متوالد شده است در ملک انگلیش بخواهد رعیت انگلیش باشد و همچنین رعیت انگلیش ایران، این باید به موجب یک شرطی باشد که در معاهده بشود و هر دو دولت قبول کنند و امضا دارند.

شرط (۱۱)

حکومت ایران اختیار دارد و اگر بخواهد که در خدمت و چاکری خود بدارد رعیت هر دولت دیگری را چه در زمره اهل قلم چه در زمره اصناف پیشه‌وران و دستکاران مگر از دولی که خصم انگلند باشند و اهل قلم و سیف نباید بشوند.

شرط (۱۲)

در صورتی که قوانین خوب که بنای آنها بر اصول اهل یورپ باشد (سواى مذهبی و شرعی) جاری شود در ایران، و دولت ایران بخواهد که تغییر و تبدیل کند بعضی از آنچه مذکور است در شرط (۸) این معاهده مختار است که آن تغییر و تبدیل را بدهد.

صحیح

مورخه ۲۰ ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۵ ماه جون ۱۸۸۳ هر آنچه در این صورت معاهده نوشته شد فقط مختصری بود که در زمان معاهده نمودن ممکن است که بیش از این تفصیل دهند و شرایط دیگر هم می‌توانند بر آن مزید کنند.

ختم شد

من امیدوارم که هر دو حکومت انگلند و ایران توجه تامی نمایند به این اوراق که برای فایده و در خیرخواهی هر دو نوشته شده

دردی اصفهانی

تجارب خود من و آرای خود من
آقا میرزا اسمعیل وردی اصفهانی
ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری

My own Experiences and my own

Opinions

by

Aga Mirza Ismail Dordy

پستخانه اسپهان

کتابخانه علوم انسانی

June 1884

در کارخانه شفق زیورنگارش پذیرفت

شرط (۱۲)

در صورتیکه قوانین خوب که بنامی آنها بر اصول اهل یورپ باشد (سواى مذهبی و شرعی) جار شود
در ایران دولت ایران خواهد که تفسیر و تبدیل کند بعضی از آنچه مذکور است در شرط (۸) این معاهده ایران
مختار است که آن تفسیر و تبدیل را بدهد -

صحیح

مورخه ۲۰ ماه شعبان ۱۳۰۱ هجری مطابق ۵ ماه جون ۱۸۸۴ عرا نچه در این
صورت معاهده نوشته شد فقط مختصری بود که در زمان معاهده نمودن ممکن است - که پیش از این
افصیل دهند و شرایط دیگر هم بتوانند بر آن مقرر کنند

ختم شد

من امیدوارم که هر دو حکومت انگلند و ایران توجه تامی نمایند
با این اوراق که برای فایده
و در خصوص امور نوشته شده
وردی استنباط

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها:

۱. راه آهن.
۲. در اصل: مهمان.
۳. در اصل به اشتباه: ۱۹۲۲
۴. در اصل: کمترین.
۵. کذا.
۶. شاید: جهان سوز.
۷. این کلمه در ادبیات این کتاب به معنای مناسبات و روابط است.
۸. ارکانهای.
۹. در ال: طبیعت.
۱۰. خط آهن.
۱۱. کذا.
۱۲. در حاشیه: یعنی انگلیش و ایرانی.